

دکتر سیداحمد موثقی*

اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی**

چکیده:

از منظر اقتصاد سیاسی در جمهوری اسلامی ایران تغییرات مهمی، متفاوت از ماهیت و محتوای انقلاب اسلامی، در حوزه‌های مختلف صورت گرفته است. این تغییرات طی چهارده دوره، از نوگرایی به بنیادگرایی و سنت‌گرایی در حوزه فرهنگ و ایدئولوژی، از سرمایه‌داری صنعتی و جهت‌گیری بورژوازی در اقتصاد به سرمایه‌داری تجاری و جهت‌گیری خورده بورژوازی، و در حوزه سیاسی از دموکراسی لیبرال و کثرت‌گرایی سیاسی به نوعی دموکراسی توده‌ای، تئوکراسی و پوپولیسم، صورت گرفته است. مقاله حاضر می‌کوشد روند شکل‌گیری جریانهای فکری را در پیوند با رویکردهای اقتصادی و ایجاد جناح‌های سیاسی و بلوک‌های قدرت، بررسی نماید (رابطه ایده‌ها با منافع و مواضع سیاسی) و با توجه به ماهیت گفتمان و گروه‌ها و جابجایی آنها در هرم قدرت، امکان یا عدم امکان تحقق توسعه دموکراسی در ایران را مورد ارزیابی قرار دهد.

واژگان کلیدی:

ایران، توسعه، دموکراسی، نوگرایی، بنیادگرایی، بورژوازی، خرده بورژوازی، اسلام، جمهوری اسلامی.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«نوسازی و اصلاح دینی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، سال ۷۰، شماره ۲۶ - «روشنفکر و رابطه‌اش با حقیقت و نظم در پروژه مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۴۸ - «پدرسالاری و مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۵۰ - «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۲ - «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۴ - «رابطه دین و سیاست در ایران (یک بررسی تئوریک و تاریخی)»، سال ۸۲، شماره ۵۹ - «توسعه؛ سیر تحول مفهومی و نظری»، سال ۸۳، شماره ۶۳، «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، سال ۸۴، شماره ۶۹.

** این مقاله از طرح تحقیقاتی «مبانی نظری نوسازی و اصلاحات در ایران» برای دانشگاه تهران استخراج شده است.

مقدمه

جمهوری اسلامی ایران اگرچه در پی انقلاب اسلامی شکل گرفت و محصول تقابل جامعه به رهبری علما با دولت پهلوی بود، ولی به تدریج هم از نظر فکری و هم از نظر پایگاه اجتماعی به پدیده‌ای اساساً متفاوت تبدیل شد. انقلاب اسلامی ایران پدیده‌ای شهری و مدرن و حاصل اجماع و شرکت گروه‌های مختلف اجتماعی، به ویژه طبقه متوسط جدید (که در سال‌های ۵۷-۱۳۴۲ ش گسترش چشمگیری یافته و رژیم پهلوی نتوانسته بود آنها را جذب خود کند)، با حداقل خشونت و در دوره زمانی کوتاه و سریع، بود. گرایش‌های مختلف فکری - سیاسی، اعم از ملی، مذهبی و چپ، در انقلاب شرکت داشتند. البته با ناکامی گروه‌های چپ در دهه ۱۳۲۰ ش و گروه‌های ملی در دهه ۱۳۳۰ ش، از دهه ۱۳۴۰ ش تا زمان وقوع انقلاب در ۱۳۵۷ ش، این روشنفکران و متفکران دینی و در عین حال نوگرا بودند که توانستند با ارائه تفسیری عقلانی، علمی و مدرن از اسلام، آن را به گفتمان اصلی مقاومت در میان طبقه متوسط شهری، به ویژه دانشجویان و تحصیل‌کردگان، تبدیل کنند. نوگرایان دینی، از سید جمال تا شریعتی، با رویکردی رادیکال و در پیوند با طبقه متوسط جدید، با عقلانیت سیاسی و دینداری، آزادیخواهی و رهایی‌بخشی، استقلال‌طلبی و ملی‌گرایی، جمهوری‌خواهی و دموکراسی‌خواهی، کثرت‌گرایی و پرهیز از خشونت و با مخالفت با زور، سلطه، سرکوب، اقتدارگرایی، خودکامگی، پدرسالاری، فساد و وابستگی، خواهان تغییرات اساسی و ساختاری بودند. در ادامه تلاش‌های فکری و سیاسی روشنفکران دینی، علما و روحانیون مبارز به رهبری امام خمینی از همان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش به بعد به نحو فزاینده‌ای توانستند حوزه‌های علمیه و روحانیون سنتی و اصناف و بازاریان و گروه‌ها و طبقات پایین و حاشیه‌ای شهری و روستایی را نیز فعال نموده و در مساجد، اجتماعات و تظاهرات خیابانی وارد کنند. بر خلاف نظریه‌های رایج نوسازی، علی‌رغم گسترش نوسازی در دوره پهلوی، مذهب نه تنها به حاشیه رانده نشده بود بلکه می‌رفت که با قرائتی مدرن، بین سنت و مدرنیته جمع زده و راه جدیدی از نوسازی به سمت ایجاد جامعه‌ای مدرن و توسعه یافته بگشاید. به نظر می‌رسد که انقلاب اسلامی نه تنها در داخل ایران پاسخی به بحران عمیق اجتماعی، با خصیصه‌ای مترقی، پیشرو و رهایی‌بخش بود، بلکه در سطح جهانی نیز

می‌توانست راهگشای تأمین نیاز بشریت به معنویت، در کنار آزادی و عدالت، باشد، به حدی که متفکر پست مدرن فرانسوی، میشل فوکو، را نیز به نمایندگی از افکار عمومی جهان تحت تأثیر خود قرار داده بود. او انقلاب اسلامی را مظهر دمیدن روح در دنیایی بی‌روح خواند. (میشل فوکو، ۱۳۷۷) همان طور که بشیریه (۷۱: ۱۳۸۱) نیز متذکر می‌شود، سه جلوه اصلی گفتمان مقاومت، دموکراسی، در ایران معاصر یکی مشروطیت در برابر پاتریمونیالیسم قاجار و دومی نهضت ملی و انقلاب اسلامی در برابر مدرنیسم مطلقه پهلوی و سومی جنبش جامعه مدنی در برابر سنت‌گرایی ایدئولوژیک در دوره جمهوری اسلامی و از ۱۳۷۶ش به بعد، بودند.

ماهیت دولت و گفتمان جمهوری اسلامی و پایگاه اجتماعی آن

به نظر می‌رسد، اجماع همه گروه‌ها و طبقات اجتماعی و سیاسی، در فضایی کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک، بیشتر بر سر ساقط کردن رژیم شاه بود و آنها در پی سال‌ها اختناق، استبداد و سلطه و سرکوب در دوره پهلوی دوم، گویا فرصت و امکان نظریه‌پردازی و تدارک پروژه‌ای رهایی بخش و خاص برای ایران در مرحله بعدی، یعنی با استقرار دولت جدید، را نداشتند. سرعت وقوع حوادث و انقلاب نیز مزید بر علت شد. در ضمن، برخی از گروه‌های سنتی و غیرمولدی که در انقلاب فعال شده بودند، عمدتاً به خاطر متضرر شدن از فرایند نوسازی و اصلاحات و برنامه‌های صنعتی در دوره پهلوی بود که آنها را به حاشیه رانده بود. اکثریت توده‌های فقیر و محروم و آسیب‌دیده شهری و حاشیه‌نشین و حتی دانشجویانی که منشأ روستایی داشتند یا از شهرهای کوچک آمده بودند نیز، در موقعیتی نبودند که بتوانند پس از سقوط رژیم سابق به نحوی سازنده تعیین‌کننده باشند. طبقه متوسط جدید در ایران هم به قول حسین ادیبی (۷۷: ۱۳۵۸)، یک طبقه متجانس نبوده و فاقد ایدئولوژی مستقل و منافع طبقاتی معین است و اعضاء آن دارای منشاءهای مختلف اجتماعی‌اند و این امر مانع از آن شده که بتوانند طبقه‌ای مستقل و واحد برای کنش‌های سیاسی را تشکیل دهند. اعضای این طبقه، همانند جنبش‌های اصلاح طلبانه گذشته ایران، در انقلاب اسلامی ۵۷ هم نقش مهمی داشتند ولی پس از آن به حاشیه رانده شدند، بدون اینکه تا مدت‌ها از این به حاشیه رانده شدن آگاه شده باشند. به

علاوه، به نظر خانم کدی (۱۹: ۱۳۸۳)، «مهاجرت صدها هزار ایرانی عمدتاً از طبقه متوسط مدرن به خارج از کشور از حامیان جبهه ملی و جبهه دموکراتیک ملی کاست». در واقع، طبقه متوسط جدید پایگاه اجتماعی گرایش مدرن مرکب از جبهه ملی، نهضت آزادی و جنبش مسلمانان مبارز بود. (بشیریه، ص ۷۸) به قول خانم کدی، انقلاب فرهنگی در سال‌های ۶۲-۱۳۵۹ ش هم «ضربه بزرگی به حیات فکری و فرهنگی ایران و دستاوردهای آن بود و تحصیل و معیشت حرفه‌ای بسیاری را متوقف کرد و سبب مهاجرت بیشتر دانشجویان، استادان و دیگر کارشناسان شد.» برکناری و فرار بسیاری از استادان و افراد کارآموده و چهره‌های علمی و فرهنگی «باعث ضعف شدید ایران در علم و فن‌آوری شد که برای توسعه مورد نیاز بود». (ص ۹۷) بدین ترتیب، پدیده‌ای به نام «فرار مغزها» رخ نمود، (رجوع کنید به: دکتر احسان نراقی، ۱۳۷۸، فصلهای ۱ و ۲) که با فرار سرمایه‌ها، تاکنون، ضربه سنگینی به جامعه و اقتصاد ایران وارد کرده است.

در غیاب بورژوازی ملی، خرده بورژوازی که به قول هشام شرابی (۳۵-۳۴: ۱۳۸۰) طبقه‌ای دو رگه و فاقد اصالت و استواری برای استقرار دموکراسی و توسعه است، در پوشش بنیادگرایی اسلامی به تدریج بر کل روند تصمیم‌سازی و هدایت و مدیریت کشور در قالب جمهوری اسلامی ایران حاکم شد. رهبری کاریزما، پوپولیسم، بنیادگرایی، اقتدارگرایی، پدرسالاری و ولایت مداری در هئیتی دینی و با ادغام ایدئولوژیک دین و دولت در چهارچوب یک نظام سیاسی تئوکراتیک جریان یافت. طبقه سیاسی جدیدی شکل گرفت که هسته اصلی آن، به قول بشیریه (ص ۸۱)، روحانیون، روحانی زادگان و بازاریان بودند و لایه بیرونی آن متشکل از نسل اول تحصیلکرده طبقات پایین روستایی و شهری بود.

البته امام خمینی رهبر کاریزمایی بود که فراتر از سنت‌گرایی و بنیادگرایی، با جمع زدن میان عرفان و سیاست، عقل و دین، خدا و مردم و جمهوریت و اسلامیت، در صدد استقرار قانون اساسی با مایه‌هایی مدرن و نهادهای سیاسی جدید برآمد، به حدی که جمهوری اسلامی را به رأی مردم موکول کرد، به سرعت قانون اساسی را تدارک دید، خود قصد بازگشت به قم با تأکید بر عدم دخالت روحانیون در دولت را داشت، و تفکیک قوا، انتخابات، پارلمان، احزاب و موارد مهم دیگری را برقرار یا تأیید و امضاء نمود. او با مدرنیته و غرب به میزانی که با اصول و

معیارهای خود سازگار می‌دید موافقت و سازگاری داشت. حتی یاران اصلی و اولیه او که در جریان انقلاب فعال شدند، جهت‌گیری‌های مترقی و مدرن داشتند. اما جریان حوادث و تحولات پس از انقلاب، به ویژه جنگ هشت ساله با عراق، تمام وقت، انرژی و توان رهبر را به خود مشغول کرد و مانع از آن شد که سنت شکنی به سمت تغییرات اساسی و لازم در داخل کشور گسترش یابد. در این روند، نقش تخریبی گروه‌های چپ و افراطی و رویارویی مسلحانه و تروریستی آنان، به ویژه سازمان مجاهدین خلق از خردادماه ۱۳۶۰ ش، را نباید نادیده گرفت.

در دوره پس از انقلاب، اگرچه گام‌های مهمی از نظر شکل‌گیری نهادهای سیاسی مدرن و انتخاباتی و چهارچوب‌های قانونی و تقویت فرهنگ و فضای دموکراتیک و تکثرگرا و طرح مباحث بنیادی و چالش‌های فکری عمیق، برداشته شد، ولی به نظر می‌رسد گام‌های مهم‌تری نیز در جهت بازگشت به سنت برداشته شده و بسیاری از تلاش‌های اصلاح طلبانه گذشته، به ویژه در رابطه با تشکیل دولت ملی و مدرن و توسعه‌گرا و انباشت سرمایه و تعمیق سرمایه‌داری و صنعتی شدن و تقویت گروه‌ها و طبقات مولد و کارآفرین و طبقه متوسط و تعامل سازنده با دنیای مدرن، عقیم مانده و دچار وقفه و فترت شده است. این امر هم ریشه و منشأ فکری و ذهنی دارد و هم ریشه و منشأ جامعه شناختی و تاریخی. از نظر فکری، علی‌رغم نقش مؤثر روشنفکران دینی و شیعی ایرانی در تکوین انقلاب، آنها در مرحله تکوین جمهوری اسلامی به حاشیه رانده شده و حذف شدند که نقطه عطف این روند شهادت استاد مرتضی مطهری به عنوان قوی‌ترین متفکر دینی با رویکرد فلسفی بود (۱۳۵۸/۲/۱۲ ش).

با زمینه‌های موجود از پیش از انقلاب و ورود و معرفی آراء و آثار نویسندگان سلفی و بنیادگرای اهل سنت در دوره معاصر، نظیر رشید رضا و مخصوصاً مودودی و سید قطب، که با رویکردی ضد فلسفی و ضد مدرنیته و غرب، ضرورت تشکیل دولت اسلامی را مطرح کردند، و نیز تأثیر جنبش سلفی اخوان المسلمین و تماس و ارتباط رهبر آن حسن البناء با آیت ... کاشانی و نیز ارتباط سید قطب با نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام (رجوع کنید به: سید احمد مونتقی، ۱۳۲-۱۰۸: ۱۳۷۱)، و ترجمه آثار سید قطب توسط سید هادی خسروشاهی و دیگران، اسلام‌گرایان ایرانی و علمای مبارز شیعه بسیار تحت تأثیر آنها قرار گرفتند و خلاء فکری موجود،

توسط این متفکران بنیادگرای سنی پرگردید. جمهوری اسلامی ایران، اگرچه مطابق با قالب فکری مودودی، در شکل نوآوری‌هایی داشت و نوعی «ثودموکراسی» برقرار کرد ولی در محتوا به دلیل فقدان مبانی روشن فلسفی و با ردّ مدرنیته و بنیان‌های نظری دموکراسی و توسعه و سرمایه‌داری، به جای انجام تغییرات اساسی در ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و نوسازی و اصلاحات در جهت اهداف و آرمان‌های کلی انقلاب، از همان ابتدای تأسیس به دام بنیادگرایی افتاد و درگیر بحث‌ها و برخوردهای احساسی و اقراطی و ایدئولوژیک، چه در داخل و در رابطه با گروه‌های فکری و روشنفکران و چه در خارج و در رابطه با دنیای غرب، کشورهای منطقه و جهان اسلام، شد. بنیادگرایی که ذاتاً محافظه‌کار است، پس از وفات امام خمینی جلوه بیشتری یافت و در نهایت به محافظه‌کاری سنتی و غلبه سنت‌گرایان ختم شد. مهم‌ترین اختلاف نظر میان گروه‌های لیبرال، به ویژه نهضت آزادی، و بنیادگرایان، بر سر قانون اساسی و اصل ولایت فقیه رُخ نمود که بر خلاف پیشنهاد دولت موقت مبنی بر تشکیل مجلس مؤسسان، رهبر و شورای انقلاب و روحانیون فعال و حزب جمهوری اسلامی از تشکیل مجلس خبرگان در امور فقهی حمایت کردند و طی آن با تصویب قانون اساسی با محوریت ولایت فقیه و «اسلام فقهاتی»، ماهیت دولت جمهوری اسلامی را تعیین نمودند. به قول بشیریه (ص ۱۲۶)، دولت ایدئولوژیک و اسلامی در ایران «در پرتو سه عنصر اساسی یعنی گرایش به جامعه توده‌ای، قدرت روحانیت به‌عنوان طبقه و ایدئولوژی سنت‌گرای صوری پذیرفته و درون مایه آن سنت‌گرایی است ولی ساختار سیاسی نظام از لحاظ حقوق اساسی متضمن عناصر مختلفی از حکومت اشرافی، تئوکراسی و دموکراسی است»، که میان آنها تعارض پدید می‌آید.

از نظر تاریخی و جامعه‌شناختی نیز گروه‌های به اصطلاح انقلابی که به تدریج قدرت را در دست گرفتند، دارای منشأ و خاستگاه اجتماعی روستایی و از طبقات پایین و خرده بورژوا بودند. آنها انقلابی را که با گل و شعار و تظاهرات مسالمت‌آمیز و حداقل خشونت صورت گرفته بود، پس از استقرار جمهوری اسلامی به سمت حداکثر خشونت و سرکوب و اقتدارگرایی و تحمل‌ناپذیری و ضدیت با صاحبان سرمایه و سرمایه‌داری و صنعت و بخش خصوصی و کارآفرینان و مغزها و متخصصان و روشنفکران و نیز ضدیت با غرب و دنیای مدرن، با تکیه بر

بسیج توده‌ای و درآمدهای نفتی، سوق دادند، مخصوصاً تحت تأثیر فضای جنگی، و به جای وفاق و اجماع و همبستگی گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و رهایی‌بخشی، تفرقه، تضاد و درگیری‌های داخلی و رنج و محنت و فقر و بیکاری اقشار و طبقات متوسط و پائین جامعه را دامن زدند. بعد از شکاف اولیه در مجلس اول بین نیروهای سنتی (۱۳۰ کرسی) و نیروهای مدرن (۵۰ کرسی)، شکاف دوم در درون گروه‌های اسلام‌گرا و طبقات سنتی رخ داد و دو گرایش اصلی در درون بلوک قدرت در دهه ۱۳۶۰ ش به وجود آمد: (بشیریه، ص ۸۲) گرایش اول اشرافی - بازاری - سنتی در قالب جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه تجار و اصناف و نیز شورای نگهبان، که هوادار مالکیت خصوصی، عدم دخالت گسترده دولت در اقتصاد و عدم کنترل تجارت داخلی و خارجی و حتی کاهش حوزه دخالت ولایت فقیه بودند؛ گرایش دوم خرده مالکانه - رادیکال - سنتی در قالب روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، خانه کارگر و انجمن اسلامی معلمان، که به عنوان خط امام طرفدار اصلاحات ارضی، قسط و عدالت، مداخله دولت در اقتصاد، وضع قانون کار، ملی کردن تجارت خارجی، منع ثروت اندوزی و نیز وسعت حوزه ولایت فقیه بودند که با حمایت عملی رهبر، قوه مجریه و مجلس، به ویژه اکثریت مجلس سوم را در دست گرفتند. به عبارت دیگر، به تدریج بورژوازی تجاری و بورژوازی دولتی هدایت دو بلوک قدرت را در دست گرفته و هم بورژوازی ملی را مجال رشد و شکوفایی ندادند و هم از خرده بورژوازی فاصله گرفتند.

تغییرات و تحولات فرهنگی - سیاسی و اقتصادی - اجتماعی در دوره جمهوری اسلامی را می‌توان به چهار مرحله تقسیم کرد: مرحله اول در دوره حیات امام خمینی و جنگ و در فاصله سال‌های ۶۸-۱۳۵۸ ش؛ مرحله دوم مقارن با خاتمه جنگ و وفات امام خمینی (۱۹۸۹م/۱۳۶۸ش) و تغییر رهبری و اصلاحات اقتصادی دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در سال‌های ۷۶-۱۳۶۸ ش؛ مرحله سوم دوره اصلاحات سیاسی و جنبش معروف به دوم خرداد در زمان ریاست جمهوری سید محمد خاتمی در سال‌های ۸۴-۱۳۷۶ش؛ مرحله چهارم که با انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری و شکست کاندیدای اصلاح طلبان دوم خردادی و هاشمی رفسنجانی هر دو، و پیروزی محمود احمدی‌نژاد، از تابستان (۳ تیرماه)

۱۳۸۴ش به بعد آغاز شد.

دوره اول - دولت موقت، جنگ و دولت موسوی

در مرحله یا دوره اول با وجود استقرار دولت موقت مهندس مهدی بازرگان، متشکل از افراد ملی و مذهبی با گرایشات لیبرال و برخاسته از طبقه متوسط جدید و مستقل و طرفدار دموکراسی پارلمانی، بازار آزاد و بخش خصوصی و مخالف تئوکراسی، از همان ابتدا نهادهای موازی به عنوان نهادهای انقلابی و اسلامی ایجاد شدند که عملاً عرصه را بر دولت موقت کاملاً تنگ کردند و آن را از کارایی انداختند، به حدی که بازرگان دولت خود را به «چاقوی بدون لبه» تشبیه می‌کرد، مخصوصاً که آیت‌الله طالقانی بزرگترین حامی آن نیز در شهریور ۱۳۵۸ ش/۱۹۸۰م وفات یافت. با توجه به تجربه و سابقه برخی از اعضای دولت موقت در دوره مصدق و نگرش ملی، لیبرال و مدرن اعضای کابینه بازرگان، در صورت ادامه کار، شاید آنان می‌توانستند به حفظ صاحبان سرمایه‌ها و مغزها و متخصصان و تقویت بخش خصوصی و بورژوازی ملی و نیز جلب اعتماد و عادی سازی روابط با دنیای غرب و ایالات متحده پرداخته و با رویکردی دموکراتیک، ضمن پای‌بندی به آزادی‌های مدنی و سیاسی در چهارچوب قانون اساسی، با قطع وابستگی و عدم تعهد به دو بلوک شرق و غرب (همان‌طور که در اسفند ۱۳۵۷ش بازرگان خروج ایران از پیمان سنتو را اعلام و مواد ۵ و ۶ معاهده ۱۹۲۱ م میان ایران و شوروی را هم باطل نمود)، منافع ملی ایران را تأمین و دنبال نمایند. اما فضای انقلابی در آن ایام و اختلافات و چند دستگی داخلی و تحرکات گروه‌های چپ، به ویژه سازمان مجاهدین خلق ایران و چریک‌های فدایی خلق، و پناه بردن شاه به آمریکا، پویایی، تحرک و توانایی‌های خاصی را می‌طلبد که رهبران نهضت آزادی و دولت موقت فاقد آن بودند. به علاوه، گروه‌های چپ که به تضعیف بازرگان کمک کردند، به قول کدی (صص ۲۵-۲۳)، به درستی خاطر نشان می‌کردند که دولت موقت به اصلاحات اجتماعی اساسی نمی‌پردازد، و مایل به معامله با آمریکا است که به کنترل مجدد آمریکا بر ایران و نفت آن می‌انجامد. گروه‌ها و گرایشات اسلامی و رادیکال هم به رهبری حزب جمهوری اسلامی و بنیان آن، با کنترل شورای انقلاب و با نهادسازی گسترده و با

رویکردی ایدئولوژیک، به تدریج در برابر سیاست‌های گام به گام و عمل‌گرایانه دولت موقت موضع گرفته و آن را تضعیف و به حاشیه راندند. تا اینکه ملاقات بازرگان و وزیر خارجه‌اش یزدی با برژینسکی در الجزایر زمینه سقوط دولت موقت را فراهم کرد. همان‌طور که بشیریه (ص ۳۶) اشاره می‌کند، ناکامی دولت موقت گام مهمی در محدودسازی فضای رقابت و مشارکت سیاسی محسوب می‌شد، که در نتیجه آن «نوع و شکل مشارکت و فعالیت سیاسی کاملاً دگرگون شد و سیاست در کشور خصلت توده‌ای و بسیج‌گرایانه پیدا کرد».

اشغال سفارت آمریکا در ایران در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ ش توسط دانشجویان پیرو خط امام، نقطه عطفی در جهت تشدید فضای انقلابی و مبارزه جویی با آمریکا و دنیای غرب، و به عنوان «انقلاب دوم»، بود که حرکتی عکس‌العملی در برابر سال‌ها مداخله جویی آمریکا در ایران، از کودتای ۲۸ مرداد به بعد، بود ولی حوادث پس از آن و به طول انجامیدن اشغال سفارت (۴۴۴ روز)، خصومت و رویارویی دولت ایالات متحده نسبت به جمهوری اسلامی را برانگیخت و تحریم همه جانبه ایران، بلوکه کردن دارایی‌های ایران در آمریکا، کودتا و در نهایت آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را به دنبال داشت. بر خلاف رویارویی مردم و رهبری انقلاب اسلامی ایران با رژیم شاه که افکار عمومی جهان و دنیای غرب را تحت تأثیر خود قرار داده بود، عمل خلاف عرف دیپلماتیک اشغال سفارت سبب جلب حمایت افکار عمومی جهان، به ویژه در دنیای غرب، به نفع آمریکا و علیه ایران، مخصوصاً با نقش رسانه‌ها و بزرگنمایی‌های آنها، گردید. به حدی که، ادوارد سعید (۱۳۶۱ و ۱۳۷۸/۱۹۸۱) در ادامه «شرق‌شناسی» خود و در کتابی مستقل، کوشید تحریف‌ها و دروغ‌پردازی‌های رسانه‌های وابسته به کمپانی‌های آمریکایی را برملا کند. به هر حال، این حوادث و خشونت‌ها و اعدام‌های گسترده و اختلافات و تنش‌ها و هرج و مرج‌های داخلی، به تدریج چهره ایران را در افکار عمومی جهان، به ویژه در دنیای غرب، مخدوش نمود و ایران را از منابع و امکانات فراوان بین‌المللی برای پیشرفت و توسعه کشور محروم کرد، روندی که علی‌رغم تلاش‌های خاتمی در تنش‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها، هنوز و به ویژه در مرحله چهارم، پس از انتخابات نهم ریاست جمهوری، ادامه دارد و حتی تشدید شده است.

قرار گرفتن کشور در فضای جنگی از شهریور ماه ۱۳۵۹ ش به مدت هشت سال، تا زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط جمهوری اسلامی ایران و پایان جنگ (۱۳۶۷/م ۱۹۸۸ ش)، زمینه را برای بسط و گسترش برنامه‌های انقلابی و ایدئولوژیک و کنترل کامل دولت بر همه امور و بسیج توده‌ای و دولتی شدن اقتصاد و نابودی بخش خصوصی و محور کارآفرینان و رشد بورژوازی دولتی و به دست گرفتن تولید و توزیع کالاها و خدمات توسط دولت و کمرپنی کردن کالاها و کاهش و توقف سرمایه‌گذاری‌ها، ضمن ملی کردن صنایع، بانک‌ها و مصادره گسترده اموال و دارایی‌ها، و منحرف شدن همه درآمدهای نفتی به سوی هزینه‌های جنگ و گسترش دستگاه اداری، در کنار افزایش جمعیت و نرخ‌های بالای بیکاری و تورم و...، فراهم کرد. به علاوه، مقابله بنی صدر، اولین رئیس جمهور با نخست وزیر رجائی و مجلس اول و حزب جمهوری اسلامی به رهبری آیت‌ا... دکتور بهشتی، و بعد آغاز مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در خردادماه ۱۳۶۰ ش، نقش تعیین کننده‌ای در بسته شدن فضای سیاسی و گسترش موج خشونت، سرکوب و اقتدارگرایی و نظامیگری داشتند. سازمان مجاهدین پس از آغاز مبارزه مسلحانه به شورش کردها و رژیم بعثی عراق پیوست و از سال ۱۳۶۵ ش در عراق مستقر شد و در کنار نیروهای صدام علیه ایران وارد عمل گردید. در واقع، همه گروه‌های سیاسی، اعم از گروه‌های حاکم و مخالف، هنوز و همچنان با ذهنیت‌های ایدئولوژیک پیش از انقلاب با مسائل داخلی و غرب برخورد می‌کردند و فاقد تجربه، پختگی، صداقت، واقع بینی، تحمل و مدارا و جهت‌گیری‌های ملی و مدرن بودند و نتوانستند با یکدیگر بر سر مسائل و مشکلات اساسی کشور و منافع ملی با مذاکره، گفتگو، آشتی و مسالمت و ائتلاف سازی و برقراری اجماع، همکاری کنند و به اصلاحات اساسی در کشور بپردازند.

پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیرماه ۱۳۶۰ ش و شهادت دکتر بهشتی و ۷۲ نفر از برجسته‌ترین مدیران و ۴۰ نماینده مجلس و ۴ وزیر و سپس عزل بنی صدر و بعد انفجار دفتر نخست وزیر در ۸ شهریور ماه ۱۳۶۰ ش و شهادت رئیس جمهور و نخست وزیر، یعنی رجائی و باهنر، و روی کار آمدن کابینه مهندس میرحسین موسوی که مورد حمایت قوی رهبر بود، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، شکاف بین اسلام‌گرایان و نیروهای ملی، لیبرال و

چپ به صورت شکاف و اختلاف عقیدتی و سیاسی بین اسلام‌گرایان، حتی در داخل دولت، تغییر شکل داد که محور این اختلافات هم بر سر محدوده اختیارات دولت و مسائل اقتصادی کشور و رابطه با دنیای غرب بود.

البته از منظر اقتصاد سیاسی می‌توان گفت سه رویکرد اقتصادی متفاوت در پوشش اسلام‌گرایی به تدریج از هم متمایز می‌شدند. رویکرد اول که مشهور به «جناح چپ» یا «خط امام» بود و در دولت موسوی نمود یافت، منطق توزیع داشت بدون آنکه چندان تأکیدی بر تولید داشته باشد، و با تأکید بر عدالت اجتماعی و رفع فقر، معتقد به دخالت دولت در اقتصاد و کنترل آن و دولتی کردن تولید، توزیع و تجارت خارجی بود، به ویژه با توجه به اصل ۴۴ قانون اساسی و اصول دیگر که بخش اصلی اقتصاد را دولتی دانسته و بخش‌های تعاونی و خصوصی را به عنوان مکمل آن در نظر گرفته و سرمایه‌گذاری خارجی را نیز ممنوع کرده بود. همچنین این رویکرد با یک جهت‌گیری رادیکال و تا حدودی سوسیالیستی و حتی نوگرایانه دینی، ضد سرمایه‌داری و ضد لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی بوده و طرفدار محدود نمودن مالکیت خصوصی و بخش خصوصی و نفی ضمنی یا صریح کارکرد بازار، و توزیع ثروت به نفع طبقات پایین جامعه بود، که به پایگاه اجتماعی آن از طبقات متوسط پائین و طبقات پایین شهری و عناصر خرده بورژوازی نیز مربوط می‌شد. این جریان با ملی شدن کارخانه‌ها، شرکت‌ها و بانک‌ها و با گسترش دستگاه اداری و دولتی و با تکیه بر درآمدهای نفتی، به بسیج منابع و امکانات برای جنگ پرداخت و با شعار خودکفایی و استقلال و عدم وابستگی و با کنترل نرخ ارز، نوعی استراتژی جایگزینی واردات را اتخاذ کرد که با تقویت کار و تولید و صنعتی شدن همراه نبود ولی فراتر از دوره پهلوی، با دخالت دولت در اقتصاد و کاهش شدید سرمایه‌گذاری خارجی و خصوصی، اُفت شدید تولید و اشتغال و بهره‌وری و افزایش کسری بودجه و استقراض از بانک مرکزی را به دنبال داشت. طبق مقررات ملی کردن‌ها، سهم دولت در صنایع از ۳۹/۵ درصد به ۷۰/۷ درصد سرمایه افزایش یافت، در حالی که سهم بخش خصوصی از ۴۴/۶ درصد به ۱۳/۴ درصد سقوط کرد و قلمرو تعاونی و صنایع دستی همچنان در ۱۴ درصد ثابت ماند و در واقع بخش خصوصی به صنایع دستی، داد و ستدهای کوچک و نیز چند کارخانه

کوچک محدود شد. (دیگار، مورکاد و ریشار، ۱۳۷۸: ۲۳۴) سرمایه‌گذاری در واحدهای صنعتی جدید توسط بخش دولتی و خصوصی هر دو از ۴۶۹۹۲ میلیون ریال در ۱۹۷۷ م به فقط ۵۵۳۳ میلیون ریال در ۱۹۸۳ م تقلیل یافت و به عبارت دیگر، در حالی که میانگین میزان سرمایه‌گذاری در یک واحد صنعتی جدید در ۱۹۷۶ م ۲۲۹/۳ میلیون ریال بود، این میزان در ۱۹۸۳ م تنها ۶/۶ میلیون ریال بود. (Valibeigi, 1994:15)

کنترل دولتی و چند نرخ‌ی شدن ارز زمینه‌ساز گسترش فساد اداری و مالی و رشوه و رانت خواری بود. در سیاست خارجی هم، این جریان با رویکردی ضد امپریالیستی و جهان سوم گرایانه به تقویت روابط با کشورهای جهان سوم و اسلامی و آفریقایی پرداخت و در مبادله تجاری و روابط سیاسی از آمریکا و اروپا فاصله گرفت. البته دولت موسوی در اداره جنگ و توجه به معیشت اکثریت مردم عادی و فقیر از طریق توزیع عادلانه تر کالاهای و خدمات موفق بود و به همین دلیل مورد حمایت رهبر و مردم قرار گرفت.

رویکرد دوم منطبق تجاری داشت که حتی بیش از رویکرد اول به تولید بی اعتنا بود ولی مخالف دخالت دولت در اقتصاد و طرفدار آزادی تجارت خارجی و حتی محدود کردن حوزه اختیارات ولایت فقیه بود، که تجار و بازاریان و علما و روحانیت سنتی و محافظه کار در ادامه پیوندی تاریخی، منادی آن بودند. این گروه‌های غیر مولد و تجاری و سنتی از روند نوسازی و صنعتی شدن در دوره پهلوی دوم به شدت آسیب دیده و منافع و موقعیت آنان به خطر افتاده بود. به همین دلیل آنها به نحو روزافزونی به انقلاب و صف مخالفان رژیم پهلوی پیوسته بودند و بعد در دوره جمهوری اسلامی به عنوان افراد و گروه‌های با سابقه در اسلام و انقلاب، سهم و پاداش زیادی در تقسیم ثروت نفتی و قدرت سیاسی می‌خواستند.

در شرایطی که دولت به شدت درگیر جنگ بود، این گروه‌های «همسود» به کسب امتیاز و ثروت اندوزی و سودهای سرشار و بدون زحمت ناشی از دلالتی و معاملات احتکاری و صادرات و واردات، در پوشش دین و ارزش‌های اسلامی، پرداختند و چون با مانع بزرگی نظیر رهبر کاریزما و دولت موسوی مواجه بودند، به علما و مراجع سنتی در قم متوسل شدند و به مخالفت با سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی دولت، از جمله رد اصلاحات ارضی و قانون کار و

نظارت و کنترل دولت بر تجارت خارجی، با توجیه دینی مقدس بودن مالکیت در اسلام، پرداختند. اتاق‌های بازرگانی به عنوان واسطه میان بازار و دولت، مأمور صدور پروانه واردات و ارزهای خارجی با نرخ‌های ترجیحی بودند که از طریق آنها بازرگانان نزدیک به مراجع قدرت سودهای کلانی به جیب زدند و جایگزین بورژواهای رژیم سابق شدند و بدین طریق اقتصادی موازی به وجود آمد که منشأ نابرابری و تورم گردید. (دیگار، هورکاد و ریشار، ص ۲۳۴) ایدئولوژی این گروه‌های «همسود» و هیئت‌های مؤتلفه و بازاری، سنت‌گرایی و محافظه‌کاری سنتی و دینی بود که به گاه به خطر افتادن منافع و موقعیتشان به بنیادگرایی تبدیل می‌شد. همان‌طور که پس از وفات امام خمینی، بر خلاف گذشته، آنها طرفدار ولایت مطلقه فقیه و بسط حوزه اختیارات ولی فقیه شدند و به عنوان اسلام فقهاتی و ولایتی به نوعی فاشیسم و فورمالیسم مذهبی، خشونت، سرکوب و اقتدارگرایی دامن زدند و در این جهت حتی از ارزش‌ها و نمادهای دینی و مقدس و دفاع مقدس و شهدا و بسیج نیز استفاده ایزاری کردند. در دوره‌های بعد، آنها با گروه‌های افراطی مذهبی که از اوضاع اجتماعی پس از جنگ ناراضی بودند همراه شده و از طریق آنان مخالفان خود را به حاشیه راندند. بنیادهای مختلف اقتصادی و غیر دولتی، از جمله بنیاد مستضعفان و جانبازان که جایگزین بنیاد پهلوی سابق شده بود، تحت کنترل آنان درآمد و بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی ملی و مصادره شده، به روحانیون و مؤسسات تحت کنترل آنها واگذار شد. حراج اموال عمومی از طریق مزایده‌های ساختگی و معاملات احتکاری و تجاری در شرایط جنگی و بازار سیاه، به شکل‌گیری گروه‌های صاحب منافع و شبکه‌های مافیایی و پدیده «آقازاده‌ها» انجامید که نقدینگی آنان چندین برابر کل بودجه دولت شد و به صورت اهرم فشاری سیاست‌های اقتصادی دولت را تحت الشعاع خود قرار داد. یک اقتصاد زیرزمینی به موازات بخش دولتی به وجود آمد که در رابطه مستقیم با تجارت عمده فروشی و خرده فروشی بود و تجار نیرومند بازار نزدیک به مراجع قدرت بر آن تسلط داشتند و خردشان به تنهایی بر تقریباً تمام بخش خصوصی نظارت می‌کردند. (دیگار، هورکاد و ریشار، ص ۲۶۹) این بخش خصوصی انگلی و اقتصاد زیرزمینی و غیر رسمی به قدری رشد کرد که در پایان جنگ ۲۵ درصد اقتصاد قابل محاسبه را تشکیل می‌داد. (ص ۲۷۰)

بدین ترتیب، پیش از تثبیت و تحکیم دولت جدید و اقتدار آن، این بورژوازی تجاری و گروه‌های صاحب منافع جدید بودند که تثبیت و مستقر شدند و از آن پس، دولت تحت نفوذ آنان توانست به نحوی ملی و مستقل و قوی و کارآمد سیاست‌های کلان و ملی خود را با اقتدار عملی و اجرا نماید.

مرحوم دکتر عظیمی (۱۶-۱۵: ۱۳۷۴) مؤلف کتاب «مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران» درباره وضعیت کار و تولید و سرمایه‌گذاری و مشکلات و تنگناهای اقتصادی ایران در همین دوره اول می‌نویسد: بازده و بهره‌وری سرانه نیروی کار در فاصله سال‌های ۶۵-۱۳۵۵ ش به طور متوسط حدود ۳۳٪ تنزل یافت و در سال ۱۳۶۷ ش فقط ۱۲/۹٪ کل نیروی انسانی شاغل، در بخش صنعت و معدن شاغل بودند. GDP از ۱۳۵۶ ش تا ۱۳۶۷ ش، ۱۹/۹٪ کاهش داشته، که با رشد زیاد جمعیت سرانه آن ۴۸/۳٪ کاهش نشان داد. واردات سرانه در ده سال ۶۷-۱۳۵۸ ش حدود ۳۰۰۰ دلار و صادرات غیر نفتی فقط حدود ۱۳۵ دلار بود که شامل چند قلم عمده فروش، میوه و سبزیجات، پوست، خاویار و روده می‌شد. عظیمی (ص ۸۸) مشکلات و تنگناهای اقتصادی موجود در ایران در سال ۱۳۶۸ ش را در ۴ محور خلاصه می‌کند: ۱- عدم تحرک و پویایی در تولید کل و سرانه؛ ۲- ساختار نامناسب تولید؛ ۳- عدم تناسب سیاست‌های پولی و بانکی؛ ۴- مشکلات اداری - اجرایی (دولت). به نظر او (ص ۸۸) مشکلات بنیادی‌تر در اقتصاد ایران عبارتند از: ۱- عدم درک مباحث توسعه اقتصادی (فقدان استراتژی مناسب توسعه)؛ ۲- ضعف شدید نظام آموزشی؛ ۳- ضعف روحیه علمی حاکم بر جامعه؛ ۴- مشکلات ناشی از وابستگی به خارج؛ ۵- فقدان ثبات سیاسی در دهه‌های اخیر.

در مورد مشکل اصلی اول، یعنی عدم تحرک و پویایی در تولید کل و سرانه، GDP به قیمت ثابت در ۱۳۶۷ ش حدود ۲۹۶۱ میلیارد ریال تقریباً معادل سال ۱۳۵۲ ش و سرانه آن معادل ۲۱ سال پیش بود، در حالی که در همین دوران درآمد ارزی ایران از صادرات نفت حدود ۲۴۰ تا ۲۵۰ میلیارد دلار بود. (عظیمی، صص ۸۸-۸۹) مشکلات مهم ناشی از این مشکل عبارتند از: ۱- کاهش نسبی تشکیل سرمایه، ۲- افزایش بیکاری (آشکار و پنهان)، ۳- گسترش فقر ۴- عقب ماندگی بیشتر بافت فنی تولید. (ص ۹۰) سهم تشکیل سرمایه از GDP در سال ۱۳۶۷ ش حدود

۱۵٪ تخمین زده می‌شود که کمترین میزان نسبی تشکیل سرمایه طی سی سال قبل از آن بود. (ص ۹۰) در همین سال، حدوداً معادل ۴۳٪ کل نیروی کار (۵/۸ میلیون نفر ولی به طور واقعی ۷/۸ میلیون نفر) بیکار بودند و بار تکفل ۶/۷ در مقایسه با ۲/۲ در کشورهای پیشرفته بود و تلفیق بازدهی پایین و بار تکفل بسیار سنگین، با الگوی نامتعادل توزیع درآمد، فقر و محرومیت بوده که باعث بروز مشکلات عمیق اجتماعی مثل مشکلات تشکیل خانواده، جرایم، فساد و درهم ریختگی بافت فرهنگی گردید. (صص ۹۱-۹۰) ترکیب دو عامل سطح نازل تولید سرانه و عدم تعادل چشمگیر در الگوی توزیع درآمد، فقر گسترده را دامن زد و در سال ۱۳۶۵ ش حدود ۲۰ میلیون نفر گرفتار فقر شدید بودند. (صص ۹۳-۹۱) درآمد سرانه ملی از ۲۹۲۰۰۰ ریال در ۱۹۷۷ م به ۱۵۱۰۰۰ ریال در ۱۹۸۸ م سقوط کرد و ایران را به پایین‌ترین سطح در خاورمیانه، به استثنای سودان، رساند. (دیگار، هورکاد و ریشار، ص ۲۷۹) در عین حال، در سال ۱۳۶۳ ش، حدود ۶۰ هزار خانوار درآمد ماهانه‌ای بالای ۳۰۰ هزار تومان داشتند. (حسین عظیمی آرانی، ۱۷: ۱۳۸۴)

دکتر فرامرز رفیع‌پور (۱۳۷۷: ۱۶۹) در کتاب «توسعه و تضاد» از منظری جامعه‌شناختی به این نکته اشاره دارد که از سال ۱۳۶۵ ش به ۱۳۷۱ ش (و سال‌های بعد)، یک تغییر ارزشی در زمینه پای‌بندی‌های مذهبی و اعتقادی در جامعه ایران روی داده و «از یک طرف میزان تمایل مردم به دین و روحانیت و سمبل‌های مذهبی (مانند حجاب) کاهش و از طرف دیگر تمایل آنها به مادیات افزایش یافته است.» و به نحوی کاملاً مشهود «یک تضاد مشخص بین ارزش‌های مادی و ارزش‌های مذهبی وجود دارد؛ پدیده‌ای که فرد هالیدی آن را «آیت... دلار» خوانده و عواقب وحشتناکی دارد. به نظر این جامعه‌شناس (ص ۱۷۰)، «مهم‌ترین منشأ با ارزش شدن ثروت و در پی آن تغییر ارزش‌ها، نابرابری اجتماعی است که علاوه بر آن، سر منشأ بسیاری از مسائل و بیماری‌های دیگر اجتماعی نیز می‌گردد.» رفیع‌پور (ص ۱۷۹) می‌نویسد تقریباً همسو با منابع خارجی، در خرداد ۱۳۶۸ ش معاون وقت وزارت امور اقتصادی و دارایی آقای موسوی نخست‌وزیر، نابرابری در ایران را چنین تشریح می‌کند:

۴۰ درصد مردم که در پایین‌ترین گروه اجتماعی قرار دارند، مالک ۲/۹۷ درصد از دارایی‌ها هستند. ۴۰ درصد دیگر مردم ۲۷/۱۸ درصد از این دارایی‌ها را صاحبند و

۲۰ درصد بالای جامعه ما، مالک ۷۴/۸۵ درصد ثروت‌های کل می‌باشند. ۲۰ درصد آخری را اگر خرد نماییم، ۱۰ درصد آن مالک ۱۱/۶۸ درصد و ۱۰ درصد مابقی، مالک ۶۳/۱۷ درصد ثروت جامعه‌اند و نهایتاً یک درصد گروه آخری به تنهایی صاحب ۲۱/۱۸ درصد ثروت‌اند. (حسینی، ۱۳۶۸، ص ۹)

مشکل اصلی دوم، یعنی ساختار نامناسب تولید، به نظر عظیمی (۹۶: ۱۳۷۴) در سه زمینه است: (۱) گسترش نامتناسب بخش خدمات؛ (۲) دوگانگی شدید ساختار اقتصادی؛ و (۳) وابستگی تولید به دنیای خارج، که از مهم‌ترین معضلات تبعی آن عبارتند از: ۱- محدود شدن ظرفیت سرمایه‌گذاری؛ ۲- وابستگی مصرف به دنیای خارج؛ ۳- تأثیرپذیری شدید وضعیت کلی اقتصاد از تصمیمات و تحولات اقتصادی جهان خارج؛ و (۴) ایجاد شکاف‌های عمیق فرهنگی - اجتماعی در سطح جامعه. سهم بخش خدمات در GDP در این سال‌ها حدود ۵۳٪، در برابر کشاورزی ۱۴٪، صنعت و معدن ۱۳٪، نفت ۱۴٪، و سایر بخش‌ها حدود ۶٪، شد؛ به عبارت دیگر، سهم تولید کالایی جامعه در این دوران در حدود ۴۵٪ و سهم تولید غیر کالایی در حدود ۵۵٪ بوده و این امر منجر به، مهم‌ترین منشأ، تورم است و نیز امکان تشکیل سرمایه را شدیداً محدود می‌کند. (ص ۹۶) رفیع‌پور (ص ۱۸۲) در این باره می‌نویسد:

وضعیت نامناسب اقتصادی و فقر اولاً بیشتر شامل جامعه شهری و ثانیاً در آنجا بیشتر شامل حقوق‌بگیران کشور، مخصوصاً در رده‌های پائین و متوسط و همچنین افراد بیکار می‌گردد. از آنجا که بعد از انقلاب به علت مصادره کارخانجات خصوصی و تبدیل آن به دولتی (مثلاً در بنیاد مستضعفان)، تعداد کارمندان دولت افزایش یافتند و ایقان تابع قوانین استخدامی با درآمدی پائین هستند، مسئله فقر کارکنان دولت (در سطح متوسط و پائین) دامنه وسیع‌تری یافته است.

تعداد کارمندان دولت از ۶۶۲۰۰۰ نفر در ۱۹۶۶ م (۹/۶ درصد جمعیت فعال کشور) به ۱۶۷۳۰۰۰ نفر در ۱۹۷۶ م (۱۹ درصد) و سپس به ۳/۵ میلیون نفر در ۱۹۸۶ م رسید. (دیگار، هورکاد و رنشار، ص ۴۴۱)

بدین ترتیب، همان‌طور که خانم کدی (صص ۴۱-۴۰) می‌نویسد، با وجود احساس یگانگی

بسیاری از تهیدستان شهری با روحانیت و دشمنی شان با ثروتمندان غربی شده، «اُفت همه جانبه اقتصادی به اکثر تهیدستان و بسیاری از طبقات متوسط آسیب رساند و جانبداری از بورژوازی تجاری سنتی تقریباً به تمام طبقات دیگر و اقتصاد در کل ضربه وارد کرد». سیاست‌های پولی و بانکی نامتناسب به عنوان مشکل اصلی سوم در اقتصاد ایران نیز باعث افزایش و گسترش شدید حجم نقدینگی و تورم لجام گسیخته و در نتیجه افزایش شدید هزینه زندگی و هزینه تولید و رکود تولید و توزیع نامتعادل درآمد شد، به ویژه آنکه این سیاست‌ها مستقل از ملاحظات سیاسی دستگاه‌های اجرایی اتخاذ نمی‌شد. (عظیمی، ۱۰۵-۱۰۱: ۱۳۷۴) این مسئله با مشکل اصلی چهارم، یعنی مسئله دستگاه اداری - اجرایی و دولت ارتباط دارد، که در چند حوزه نمودار می‌شود:

(۱) عدم وجود مبانی نظری از پیش مشخص شده در زمینه حدود و نحوه دخالت دولت در اقتصاد؛ (۲) گسترش بار مالی فعالیت‌های دولتی نامتناسب با درآمدهای دولت؛ (۳) گسترش نامتناسب وظایف دولت با هزینه‌های انجام وظایف؛ و (۴) گسترش ناسنجیده دخالت‌های دولت در اقتصاد از طریق وضع مقررات پیچیده و وسیع نامتناسب با توان اجرایی آن. اهم مشکلات تبعی حادث شده نیز عبارتند از: عدم کارایی شدید بخش دولتی، در هم شکسته شدن بافت اداری - اجرایی کشور، و نزول شدید کیفیت ارائه خدمات دولتی. (صص ۱۰۷-۱۰۵) و این در حالی است که سیاست‌های مالی دولت و تنظیم جریان مالی توسط آن، اخذ مالیات‌ها و کسب درآمد و هزینه آن، باید به نحوی باشد که «حداقل اغتشاش را در جریان تولید و تجارت درآمد و ارزش دارایی‌های مردم ایجاد نماید»، و توازن بودجه دولت مهم‌ترین عامل در حفظ توازن کلی جریان‌های مالی در اقتصاد کشور محسوب می‌شود. (محمد طیبیان، موسی غنی‌نژاد و حسین عباسی علی‌کمر، ۱۸۴-۱۸۳: ۱۳۸۰)

دوره دوم - اصلاحات اقتصادی، کارگزاران سازندگی و دولت هاشمی

رویکرد اقتصادی سومی که در میانه دو رویکرد قبلی، یعنی جناح چپ با منطق توزیعی و جناح راست با منطق تجاری، به تدریج شکل گرفت و در دوره دوم نمود یافت، منطق تولیدی

داشت که پس از جنگ و نابودی زیر ساخت‌های اساسی کشور، با آغاز ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸/م ۱۹۸۹ ش و در قالب «کارگزاران سازندگی» و با تکیه بر مدیران تکنوکرات و فن‌سالاران و بورژوازی دولتی، به کار و تولید و صنعتی شدن و رشد و رونق اقتصادی، با اولویت دادن به ایجاد تأسیسات زیر بنایی و کارخانجات، سدها، راهها و شبکه‌های برق، ارتباطات و نهادهای آموزشی جدید، همت گماشت. علاوه بر آسیب‌ها و خرابی‌های ناشی از جنگ، نظام اجتماعی ایران پس از ۱۳۶۸ ش با مسائل حادّ و دشواری روبه‌رو بود که رفیع‌پور (ص ۱۵۷) آنها را چنین برمی‌شمارد: فقر، تورم، رشوه خواری و اختلاس، انحرافات و آشفتگی اجتماعی و سازمانی، کاهش وحدت و انسجام اجتماعی، کاهش پای‌بندی‌های مذهبی و خالی شدن مساجد، تفاخر و تجمل‌گرایی، دلسردی، بی‌اعتمادی، آلودگی هوا، تخریب محیط زیست، اسراف کاری و ولخرجی، کمبود دارو، اعتیاد، پارتی بازی و کاهش تولید. مسیر جدیدی که دولت هاشمی در پیش گرفت، به باور رفیع‌پور، (ص ۱۵۰) چند عنصر مثبت داشت: ۱- تغییر جامعه از جامعه بسته به سوی جامعه باز؛ ۲- انعطاف‌پذیری در مورد الگوهای سنتی - مذهبی؛ ۳- استفاده از افراد متخصص و روش‌های جدید به جای روش‌های قدیمی. ناموفق در ۸ سال قبل؛ ۴- کاهش کنترل دولت بر بخش اقتصاد.

یکی از مهم‌ترین اقدامات، تغییر و اصلاح قانون اساسی جهت افزایش قدرت رئیس‌جمهور در سلسله مراتب قدرت بود. به علاوه، دولت جدید با عمل‌گرایی و اعتدال در داخل و خارج، به اقتصاد اولویت داد و در سیاست خارجی از رویکردهای ایدئولوژیک و احساسی دوره گذشته مبنی بر تأکید بر امت و جهان اسلام و صدور انقلاب و تکیه بر جنبش‌های آزادیبخش، اجتناب ورزید و با واقع‌بینی به تنش‌زدایی و عادی‌سازی روابط با دنیای غرب و اروپا و نیز جهان عرب، به ویژه عربستان، پرداخت و به قول هاشمی از «دشمن تراشی» پرهیز نمود که بسیار مؤثر افتاد. بدین ترتیب، روابط ایران با اروپا و جهان عرب بهبود یافت ولی دشمنی فزاینده ایالات متحده با ایران در سال‌های ۶-۱۳۷۱ ش ادامه یافت و کلیتون در اردیبهشت ۱۳۷۴ ش تحریم اقتصادی علیه ایران را تشدید نمود، که بر تلاش دولت در جلب سرمایه‌های خارجی تأثیر منفی گذاشت. البته پایان جنگ با تقویت ناسیونالیسم و تأکید بر ملت و وطن و ایران و منافع ملی نیز

همراه شده بود. فضای سیاسی و اجتماعی و بین‌المللی تغییر کرده و فروپاشی شوروی و بلوک شرق و پایان جنگ سرد هم پیروزی گفتمان بازار آزاد را نوید می‌داد و توصیه‌ها و تجویزهای نهادهای مالی بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی (WB) در این رابطه، و نیز تجربیات کشورهای چینی و ترکیه اوزال (با شعار "ابتدا اقتصاد، بعد دموکراسی") مورد توجه دولت هاشمی قرار گرفت. در همین راستا، سیاست تعدیل ساختاری، آزاد سازی اقتصادی و خصوصی سازی دنبال شد و در برنامه پنج ساله اول ۷۲-۱۳۶۸ش منعکس شد و استراتژی توسعه صادرات اتخاذ گردید.

اما خصوصی سازی یک هزار بنگاه دولتی و کارخانه‌های ملی شده که در ۱۳۷۲ش آغاز شد، به واسطه فساد گسترده به حالت تعلیق درآمد. (کدی، ص ۵۱) بورس بازی بر سر ارز و تجارت خارجی سودبخش تر و آسان تر از تولید کالا و خدمات بود. (دیگار، مورکاد و ریشار، ص ۲۷۷) نظام اقتصادی ایران زیر سلطه مؤسساتی مانده بود که به طور مستقیم یا غیر مستقیم به دولت تعلق داشتند ولی توسط دایره بسیار محدودی از افراد نزدیک به دولت هدایت می‌شدند. (ص ۲۷۷) نخبگان سیاسی رقیب، همگی از دولتی بودن اقتصاد و وجود انحصارات، رانت‌ها و امتیازات، بهره‌مند می‌شدند و یک نوع الیگارش بر نظام سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ایران حاکم گردید. بنابراین، مقامات یا بورژوازی دولتی و بورژوازی تجاری یا صاحبان نقدینگی عظیم هر دو، از دولتی بودن منافع، رانت‌ها و امتیازات استفاده می‌کردند و خصوصی سازی اندک هم نوعی حراج و یا جابه‌جایی‌های غیر مولد کارخانه‌های سودآور بود. مهندس سبحانی (۳۹: ۱۳۸۳) در این رابطه می‌گوید با وجود تشویق‌های آقای هاشمی، سرمایه‌گذاران بخش خصوصی و صاحبان بخش عظیم نقدینگی به طرف تولید و صنعت نرفتند، چون از یک طرف صحبت از پیشبرد صنعت بود و از سوی دیگر کابینه آقای هاشمی راه تجارت خارجی را باز کرده و واردات را بسیار آزاد گذاشته بود و «تجارت سود بسیار داشت در حالی که صنعت این سود کلان را نداشت. به این دلیل بود که نتوانست سرمایه‌های عظیم و کلان را جذب کند». سیاست‌های کارگزاران متوجه سرمایه‌گذاری‌های دولتی، با تأسیس انواع پتروشیمی‌ها، فولاد مبارکه و فولاد اهواز، شد که «فساد را به اعلا درجه رساند». (ص ۳۹) این کارخانه‌ها و صنایع سود آور نبوده

و صادرات محصولات آنها همواره با سوسید است که برای ایران درآمد ارزی تأمین نمی‌کند. (صص ۴۱-۴۰) سیاست‌های کارگزاران معطوف به رشد و نه توسعه اقتصادی بوده و «هزینه سرمایه‌گذاری، راهبری و بهره‌برداری را بسیار بالا بردند که در نتیجه آن محصولات ایرانی هیچ وقت قابل رقابت با محصولات خارجی نیست، مگر با سوسید دولت». (ص ۳۹) کابینه هاشمی و شخص آقای نوریخس وزیر اقتصاد و دارایی آن دقیقاً سیاست‌های بانک جهانی را اجرا می‌کردند که خود نوعی ایدئولوژی است و این «سیاست درهای باز به سود تجارت خارجی و پایین آوردن ارزش ریال چه ضررهایی که به ایران نزده». (ص ۳۵) سحابی (صص ۵۲-۵۱) با ذکر مثال‌هایی یادآور می‌شود که «متأسفانه در بسیاری از مواقع کارخانه‌های خوب و تولیدی هم قربانی دلالی می‌شوند و صاحب صنعت به دلایلی آن را واگذار می‌کند، ولی کسی که می‌خرد، فقط به دنبال سود است و به تولید کارخانه کاری ندارد، اخلاق دلالی دارد» و به کارخانه به چشم یک کالا و یک جنس قابل خرید و فروش نگاه می‌کند و در نتیجه، خصوصی‌سازی در دوره هاشمی باعث ایجاد رشد صنعتی نشد و یک نوع «شخصی کردن» بود نه «خصوصی کردن»، و ثروت حاصله یا ریخت و پاش می‌شود یا به خارج می‌رود، لذا مجالس چهارم و پنجم آن را متوقف کردند و قرار شد ضوابطی برای فروش کارخانجات دولتی تعیین کنند.

دکتر ابراهیم رزاقی (۵۶ و ۵۴: ۱۳۷۶) در کتاب «نقدی بر خصوصی‌سازی ایران»، همانند سحابی، به وابستگی روزافزون دولت به درآمدهای نفتی و فاصله زیاد میان درآمد ارزی نفت و درآمد ارزی ناشی از صادرات غیر نفتی، توجه می‌کند و می‌نویسد با وجودی که درآمد ارزی صادرات غیر نفتی از سال ۱۳۵۶ ش شروع به افزایش می‌کند، و با وجود کاهش درآمد نفت در سال ۱۳۷۰ ش، باز هم درآمد ارزی نفت ۱۷ برابر درآمد ارزی صادرات غیر نفتی است. این درآمد نفتی تقریباً بدون نیاز به بخش خصوصی و تنها توسط چند ده هزار نفر از کارکنان این صنعت و از طریق تأمین نیازهای آن از خارج، به دست می‌آید که انحصاراً در دست دولت است و با افزایش تدریجی درآمد نفت و افزایش واردات از محل آن، «نفت تقریباً به صورت تنها منبع تأمین‌کننده واردات درآمد» و تأسف بار اینکه در ۱۳۶۹ ش و به ویژه در ۱۳۷۰ ش، «هزینه ارزی واردات از درآمد نفت نیز پیشی گرفت و رقم حیرت آور ۸ میلیارد دلار کسری تراز بازرگانی

خارجی با وجود احتساب رقم $۱۳/۸$ میلیارد دلاری درآمد نفت پدیدار شد». (ص ۵۶) رزاقی (ص ۲۵۸) می‌افزاید آزاد سازی واردات جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌های تعدیل اقتصادی دارد و توجیه آن بر این فرضیه استوار است که در اثر رقابت کالاهای خارجی، کیفیت و کمیت تولید داخلی بهبود یافته و به نفع مصرف‌کننده است و نیز ورود کالاها و خدمات سرمایه‌ای باعث توسعه تکنولوژیک می‌شود و واردات با افزایش عرضه کل جلوی تورم را هم می‌گیرد، ولی

اینکه هزینه ارزی واردات در کشوری که صادرات قابل توجهی ندارد از کدام محل تأمین می‌شود و اینکه رفتار بخش خصوصی داخلی در قبال ترجیح تولید یا توزیع چگونه است، اهمیتی سرنوشت ساز دارد. اگر ترجیح توزیع بر تولید باشد و سودآوری بی‌دردسر و بادآورده از آن به دست آید، واردات می‌تواند کاملاً مورد حمایت بخش خصوصی تاجر و واسطه و در تقابل با منافع تولیدکنندگان داخلی قرار گیرد و با دلایل بسیار نیز توجیه شود.

واردات کالا از $۱۳/۴$ میلیارد دلار در سال ۱۳۶۸ ش به $۱۸/۳$ میلیارد دلار در سال ۱۳۶۹ ش و بعد به $۲۵/۲$ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۰ ش، یعنی به بالاترین حد خود در سال‌های پس از جنگ، رسید و سپس به $۲۳/۳$ میلیارد دلار در ۱۳۷۱ ش و $۱۹/۳$ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۲ ش کاهش یافت. (رزاقی، صص ۲۵۹-۲۵۸) در سال ۱۳۷۳ ش واردات به $۱۲/۷$ میلیارد دلار تقلیل یافت ولی در مجموع در دوره پنج ساله $۷۲-۱۳۶۸$ ش حدود $۹۹/۵$ میلیارد دلار کالا وارد کشور شد که با واردات خدمات به $۱۲۳/۶$ میلیارد دلار می‌رسد و در مقابل در این دوره $۱۱/۷$ میلیارد دلار صادرات غیر نفتی و $۴/۵$ میلیارد دلار صادرات خدمات صورت گرفت که روی هم معادل $۱۶/۲$ میلیارد دلار می‌شود، و این یعنی اینکه ایران در دوره مزبور مبلغی حدود $۱۰۷/۴$ میلیارد دلار کسری بازرگانی خارجی بدون در نظر گرفتن نفت داشته، که برای جبران آن $۷۷/۳$ میلیارد دلار نفت صادر شده و بقیه نیز احتمالاً با دریافت وام از خارج جبران شده است. (ص ۲۵۹) به علاوه، بیش از ۲۰ تا ۳۰ درصد از ارز صادرات غیر نفتی به کشور بازمی‌گردد و حدود $۴/۵$ تا $۵/۵$ میلیارد دلار کالاهای غیر ضروری و قاچاقی هم هر سال از خارج وارد می‌شود و با فشار وام دهندگان یا نسبه فروشان خارجی نیز معمولاً ۲۰ تا ۳۰ درصد قیمت واردات افزایش

می‌یابد. (صص ۲۶۰-۲۵۹) کاهش واردات به حدود نصف در سال ۱۳۷۳ ش نسبت به سال ۱۳۷۰ ش، برای ممکن گردانیدن پرداخت بدهی‌های خارجی تشدید شد، و میزان این بدهی حدود ۳۰ میلیارد دلار بوده است. (ص ۲۶۰) به روایتی دیگر، ایران در سال ۱۹۹۱ م در برابر ۱۸ میلیارد دلار صادرات ۲۵ میلیارد دلار کالا وارد کرد که باعث دو برابر شدن بهای دلار آزاد طی دو سال گردید و از ۱۹۹۳ م که دولت در بازپرداخت وام‌های خود و بیش از ۱۲ میلیارد عقب افتادگی پرداخت‌هایش ناتوان شد، تورم به صورت مهار نشدنی درآمد. (دیگار، هورکاد و ابشار، صص ۲۷۷-۲۷۸) در طول چند ماهی که در ۱۹۹۳ م دولت تصمیم گرفت به جای کنترل دقیق ارز به نظام چند نرخ خاتمه دهد، فرار سرمایه‌ها بدون هیچ محدودیتی ادامه یافت و ارزش ریال شدیداً کاهش یافت و قیمت هر دلار ۴۵۰۰ ریال شد و سرانجام دولت ناگزیر شد در تابستان ۱۹۹۵ م نظارت شدیدی بر معاملات ارزی و مجازات‌هایی برای «جرایم اقتصادی» تحمیل کند. (ص ۲۷۸) در طول سه سال آزادسازی اقتصادی مهار نشده و قاچاق و تقلب، میزان وام‌های ایران به ۵۰ میلیارد دلار رسید که ۳۵ میلیارد دلار آن قروض کوتاه مدت بود، در حالی که عایدات سالانه نفت به ۱۵ تا ۱۸ میلیارد دلار می‌رسید و در نتیجه، به علت نبود اعتبارات، کارخانه‌های در دست ساختمان ناتمام ماندند ولی واردات محصولاتی که آن کارخانه‌ها قرار بود تولید کنند، ادامه یافت. (صص ۲۷۹-۲۷۸) شاخص قیمت‌ها در این سال‌ها و ماه‌ها افزایش شدید و بی سابقه‌ای را نشان داد و گرانی، دلالی، احتکار، تشدید فاصله‌های طبقاتی، فساد و رشوه‌خواری، رشد نقدینگی و رفتار غیر تولیدی بخش خصوصی، همگی بر کار و تولید و توسعه و معیشت مردم تأثیر منفی و زیانباری گذاشت. افزایش جهشی ارزش دلار و نزدیک شدن آن به ۷۰۰۰ ریال، نشانگر «سلطه دلالی و سفته بازی روی دلار و از آن طریق نابودی ارزش ریال و در صورت تداوم آن ویرانی کل اقتصاد ایران بود.» (رزاقی، ص ۲۶۵) بستگی متقابل سه عامل درآمد نفت، نرخ فروش سکه و ارز و نیز افزایش نرخ ارز، نیروی محرکه اصلی افزایش بودجه و تکیه بیشتر دولت بر نفت و گاز در برنامه دوم و وابستگی به نفت، به جای تکیه بر تولید و صادرات غیر نفتی و افزایش درآمدهای مالیاتی، بود. (ص ۲۶۷)

البته تولیدات کشاورزی سریع‌تر از رشد جمعیت افزایش یافت ولی واردات مواد خوراکی

همچنان در سطحی بالا باقی ماند و «صنایع کارخانه‌ای به جز صنایع ساختمانی و دستی که به خاطر نبود سیاستی منسجم در برابر مؤسسات خارجی خسارت دیده بود، در سطحی دو برابر کمتر از ۱۹۷۷ م به حال وقفه درآمد و با تأمین فقط ۸ درصد درآمد ملی در ۱۹۹۰ م برای جمعیتی فعال در این بخش، از ۲۰/۷ درصد به ۱۴/۵ درصد کاهش یافت» (دیگار، هرکاد و ریشار، ص ۲۷۹) با این حال، چندین طرح صنعتی و کارخانه‌های مهم مانند مراکز برق نکا، تبریز و قزوین یا کارخانه فولاد سازی مبارکه، بندر و راه آهن بندرعباس که در اواخر حکومت شاه آغاز شده بود، در سال‌های اوایل دهه ۱۹۹۰ م به پایان رسید و نیز تأسیسات و کارخانه پتروشیمی بندر امام خمینی یا پالایشگاه مس سرچشمه یا مرکز هسته‌ای بوشهر و احداث سدهای بزرگ مثل سد کارون، شبکه‌های آبیاری و بزرگراه‌ها، به تدریج راه اندازی می‌شوند؛ اگرچه در زمینه استراتژیکی نفت و گاز، ایران نمی‌تواند بدون تکنولوژی و سرمایه‌های خارجی از ذخایر عظیم خود به خوبی بهره برداری کند. (صص ۲۸۱-۲۷۹)

در مجموع، همان‌طور که نویسندگان «ایران در قرن بیستم» اشاره می‌کنند، از ۱۹۷۰ م تا ۱۹۹۵ م، «هیچ کشوری قابل مقایسه با ایران چنین عقب‌گردی در پیشرفت خود نکرده است. نفت بیش از ۱۵ تا ۲۰ درصد درآمد ناخالص ملی را تأمین نمی‌کند ولی همیشه بیش از ۸۰ درصد صادرات را تشکیل می‌دهد. از زمان بلند پروازی‌های خودکفایی و استقلال اقتصادی جمهوری جوان اسلامی بسیار دور شده‌ایم» (دیگار، هرکاد و ریشار، ص ۲۸۰) خانم کدی (ص ۵۶) نیز درباره اصلاحات اقتصادی در این دوره می‌نویسد:

اصلاحات پاره‌ای نتایج، از جمله تغییر جهت از توسعه درون نگر مبتنی بر کشاورزی به رشد صنعتی مبتنی بر ترویج صادرات و سیاست‌های تجارت آزاد و کاهش موانع فعالیت بخش خصوصی، را به بار آورد. عملکرد بخش کشاورزی، پس از رواج سیاست‌های آزاد سازی بازار، بهبود یافت. اما، پس از آزاد سازی، پول بیشتر به سوی املاک و مستغلات و ساختن آپارتمان‌های لوکس در تهران جریان پیدا کرد تا سرمایه‌گذاری مولد. بدهی‌های خارجی نیز به تدریج افزایش یافت. این مستلزم قید و بندهای تازه مالی به منظور بازپرداخت بدهی‌ها بود.

یکی از عوامل مهم تأثیر گذار بر روند اصلاحات اقتصادی، فقدان اجماع بین نخبگان حاکم و بلوک‌های قدرت بود. این سیاست‌ها به رهبری بلوک جدید و نو ظهوری با خصلت سرمایه‌دارانه، بوروکراتیک و تکنوکراتیک، هر دو جناح و رویکرد قبلی موسوم به چپ و راست را دچار انفعال نمود و با مخالفت آنان هم روبه‌رو شد. جناح چپ که اساساً منطق تولیدی نداشت و اندیشه اقتصادی مدرنی را در قالب توسعه ارایه نمی‌داد، بیشتر به نحوی احساسی و رومانتیک، کلی و ایدئولوژیک، سخن از توزیع درآمد و ثروت و عدالت اجتماعی به میان می‌آورد و از این زاویه به انتقاد از عملکرد دولت هاشمی می‌پرداخت، به حدی که این رویکرد جدید را «راست مدرن» نامید. در مقابل، جناح راست و محافظه کاران سنتی هم که منطق تجاری داشتند، در این دوره به صورت یک الیگارشسی نسبتاً منسجم درآمد و با در اختیار گرفتن نهادهای عمده حکومتی نظیر قوه قضائیه و شورای نگهبان، و این بار با طرفداری از ولایت مطلقه فقیه با حوزه دخالت وسیع، به کارشکنی و مخالفت با جهت‌گیری‌های تولیدی و صنعتی و ملی و مدرن دولت هاشمی پرداختند. در واقع هر دو جناح و رویکرد چپ و راست، فاقد منطق تولیدی بوده و به دلایل مختلف با هرگونه جلوه‌ای از توسعه کاپیتالیستی مخالف بودند، ضمن اینکه در دو سوی طیف، با تأکید بر «توزیع» یا «تجارت» و نه تولید، با یکدیگر به شدت درگیر هم بودند. به طوری که در جریان انتخابات مجلس چهارم (۱۳۷۱/م ۱۹۹۲) با رد صلاحیت اغلب کاندیداهای جناح چپ توسط شورای نگهبان، اکثریت کرسی‌ها (۱۱۲ کرسی) نصیب گروه‌های محافظه کار سنتی شد و جناح چپ ۴۰ کرسی به دست آورد.

بدین ترتیب، با تقویت و انسجام هر چه بیشتر بلوک قدرت محافظه کاران سنتی، دولت هاشمی نتوانست همانند یک دولت مطلقه و توسعه‌گرا، مستقل از منافع این گروه‌های خاص، سیاست‌های کلان و ملی خود را عملی و اجرا نماید و حتی ناگزیر شد در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی، روند اصلاحات را کندتر کند و تعدادی از مهم‌ترین وزارتخانه‌های خود، نظیر وزارت کشور، بازرگانی، اطلاعات و فرهنگ و ارشاد اسلامی، را به جناح راست واگذار نماید. علاوه بر فشارها و کارشکنی‌های جناح راست و صاحبان نقدینگی‌های عظیم بخش خصوصی با رویکرد تجاری، اصلاحات اقتصادی کارگزاران و دولت هاشمی در منطق درونی خود نیز فاقد

جهت‌گیری توسعه‌ای بود و عمدتاً در قالب رشد اقتصادی، به صورتی گفتمانی و ایدئولوژیک، با تجویز صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، دنبال شد. بورژوازی دولتی و مدیران اجرایی و تکنوکرات دولت، عمل‌گرایانه و تجربی و به روش سعی و خطا، برنامه‌های اصلاحی را دنبال کردند و تجربه شکست خورده بسیاری از کشورهای جهان سومی در رابطه با سیاست‌های تعدیل و آزادسازی اقتصادی را تکرار کردند. اصلاحات اقتصادی به ایجاد زیرساخت‌ها و تأسیس کارخانه‌های دولتی، سدها، پل‌ها و مراکز مخابراتی و ارتباطی و دانشگاه آزاد و نظایر اینها محدود شد و به تغییر ساختارهای اقتصادی - اجتماعی غیر مولد موجود پرداخت. در چهارچوب ساختار اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود با ماهیتی رانتی و ماقبل مدرن و یک نوع رژیم ملوک الطوائفی با تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تعارض منافع گروه‌های غیر مولد حاکم، به نحوی که خودکارگزاران و بورژوازی دولتی نیز درگیر این تعارض منافع بودند و دولت هاشمی به جای آنکه فوق و مستقل از این گروه‌ها باشد، خود یک طرف دعوا بود. اصلاحات اقتصادی با تکیه شدید بر درآمدهای نفتی و بدهی خارجی، و با ضعف کارآفرینان و بخش خصوصی صنعتی، فساد اداری - مالی، رانت خواری، ضعف و سوء مدیریت و فقدان کارشناسی‌های لازم، ریخت و پاش‌ها، نابرابری و بی‌عدالتی، و فقر و نارضایتی اکثر مردم، همراه بود. عظیمی (۲۰-۱۶: ۱۳۷۸) ضمن اشاره به اینکه «روزمرگی سیاست‌گذاری یکی از ویژگی‌های اقتصاد ماست»، با توجه به خط فقر خانوادگی ۵ نفره شهری در سال ۱۳۷۵ ش، یعنی ۱۰۰۰۰۰ تومان، نتیجه می‌گیرد که سطح محرومیت جامعه زیاد بود. ضمن اینکه در حوزه سیاسی و فرهنگی، به ویژه با فعال شدن گروه‌های فشار و بنیادگرایان و دخالت غیر مسئولانه نهادها و مراکز خارج از کنترل دولت یا در پیوند با بخش‌هایی از بدنه اجرایی دولت، سلب آزادی‌های سیاسی و مدنی و سرکوب مخالفان و روشنفکران و قتل‌های زنجیره‌ای، رواج و گسترش یافت.

اما در سیاست و روابط خارجی، ایران در دوره هاشمی توانست با سیاست تنش زدایی و عادی‌سازی روابط با بسیاری از کشورها در اروپا و جهان عرب و فعالیت‌های مثبت در آسیای میانه و ایفای نقشی سازنده‌تر در محیط بین‌المللی، اعتبار از دست رفته ایران در دوران جنگ و

قبل از آن با اشغال سفارت آمریکا در ایران را، به تدریج از نو به دست آورد و حتی تلاش‌هایی در جهت تعدیل مواضع ایران در رابطه با ایالات متحده و در خصوص روند صلح خاورمیانه، صورت گرفت. دولت هاشمی آگاهانه ایران را از بحران ناشی از جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱-۱۹۹۰م) برکنار نگه داشت و با اتخاذ موضع بی‌طرفی، امتیازات زیادی نصیب کشور نمود، به حدی که عراق مجبور شد قرارداد ۱۹۷۵ م الجزایر را به عنوان مبنای روابط آتی بین دو کشور بپذیرد و اسیران جنگی تدریجاً آزاد شدند و بخش‌های اشغالی باقی مانده از خاک ایران توسط عراقی‌ها تخلیه شد و تعداد زیادی از هواپیماهای نظامی و غیر نظامی، به عنوان بخشی از غرامت جنگ تحمیلی، نصیب ایران شد. به علاوه، ایران در پرونده گروگانگیری غربی‌ها در لبنان میانجیگری مؤثری کرد و پرونده آن بسته شد، هر چند فتوای قتل سلمان رشدی بار دیگر تنش‌ها را افزایش داد و سیاست «مهار دو جانبه» از طرف آمریکا مشکلات زیادی برای ایران به بار آورد و تحریم‌های آمریکا علیه ایران، به دنبال شکست تلاش‌های هاشمی در رابطه با جریان مک فارلین، تشدید شد. کارشکنی گروه‌های افراطی و بنیادگرا و محافظه‌کاران سنتی، حتی در حوزه سیاست خارجی نیز در جریان بود و آنها به عنوان بازوهای عملیاتی گروه‌های غیر مولد حاکم با گرایشات تجاری و دلالی و رانت خوار، که سودهای عظیمی از واسطه‌گری‌های تجاری و دلالی برای کالاها، خدمات و تسلیحات با چند برابر قیمت واقعی، به جیب می‌زدند، عمل کردند.

انحصارطلبی، فشارها و کارشکنی‌های جناح راست و بازاری، کارگزاران سازندگی را به جناح چپ متمایل کرد، ضمن اینکه جناح چپ نیز به تعدیل مواضع پیشین خود پرداخته و در پیوند با فعالیت‌های فکری روشنفکران دینی و سکولار هر دو، به بازسازی چهارچوب فکری خود همت گماشته و در بُعد سیاسی و فرهنگی به پلورالیسم و لیبرالیسم و جامعه مدنی تمایل یافته و می‌رفت که در دوره سوم طبقه متوسط جدید و ناراضی را نمایندگی کند.

دوره سوم - اصلاحات سیاسی در دوره خاتمی

این جهت‌گیری جدید از سال ۱۳۷۴ ش و در آستانه انتخابات مجلس پنجم، با تشکیل حزب کارگزاران سازندگی با حمایت هاشمی رفسنجانی، صورت گرفته بود. نتیجه این انتخابات و

ترکیب مجلس پنجم نیز تحول مهمی را می‌رساند، به طوری که کاندیداهای جامعه روحانیت مبارز حدود ۱۰۵ کرسی، کارگزاران حدود ۶۰ کرسی و جناح چپ هم حدود ۶۰ کرسی را به خود اختصاص داده بودند. روند تقویت اصلاح‌طلبان، مرکب از کارگزاران، مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دفتر تحکیم وحدت و بعد جبهه مشارکت، با پیروزی سید محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ش/۱۹۹۷م، در برابر کاندیدای جناح راست و سنتی، یعنی علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس چهارم و پنجم، وارد فاز جدید و مهمی شد. خاتمی حدود ۶۹ درصد آراء و ۲۹/۷ میلیون رأی را کسب کرد، در حالی که ناطق نوری حدود ۲۵ درصد آراء و ۷ میلیون رأی را به دست آورد. این پیروزی در چند انتخابات بعدی، یعنی انتخابات شوراهای شهرها، مجلس ششم، و نیز انتخابات بعدی ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۱م/۱۳۸۰ش با پیروزی چشمگیر خاتمی و کسب اکثریت قاطع آراء شرکت‌کنندگان، تکمیل شد.

سنت‌گرایان و بنیادگرایان و جناح راست از موضع یأس و انفعال و با نفی ضمنی نتایج انتخابات و رد قاعده بازی دموکراتیک، به خشونت، ترور و گسترش دامنه هرج و مرج و بی‌قانونی متوسل شدند، به ویژه آنکه خاتمی در دوره اول ریاست جمهوری خود گفتمان سیاسی جدیدی را حول محور تأکید بر جامعه مدنی، توسعه سیاسی و گسترش آزادی‌های مدنی و سیاسی و حاکمیت قانون و مردم‌سالاری دینی و نیز ابتکار «گفتگوی تمدن‌ها» و تنش‌زدایی بیشتر در عرصه سیاست خارجی، مطرح کرده بود. در چنین فضایی که با انتشار روزنامه‌های اصلاح‌طلبان، فعالیت روشنفکران و دانشگاهیان و هنرمندان در عرصه فکر و فرهنگ و هنر، از جمله سینما، همراه بود، مفاهیم و مقوله‌هایی چون عقلانیت، قانونمندی، آزادی بیان و اندیشه، نقد، گفتگو، تساهل و تسامح و تحمل مخالف، عدم خشونت، ناسیونالیسم و هویت ملی و حقوق شهروندی، به نحوی مؤثر وارد فرهنگ سیاسی ایرانیان شد و تأثیری پایدار بر آن گذاشت. خانم کدی (صص ۸۰ و ۸۲) در این باره می‌نویسد:

شاید بزرگترین دستاورد خاتمی کمک به رواج ایده دموکراسی و تا حدی بازترکردن دولت بوده است. کتاب‌های متنوع بسیاری منتشر شده است و گسترش بحث و

گفتگوی رسانه‌ای و عمومی گفتمان‌های بسیاری را درباره حاکمیت قانون، جامعه مدنی و تنوع تفسیرها و مخالفت‌ها درباره ولایت فقیه به همراه آورده است... از زمانی که او آمده، علی‌رغم بسته شدن روزنامه‌ها و محاکماتی که در غرب سر و صدای زیادی به پا کرد، مردم بسیار بیشتر زبان به اعتراض می‌گشایند، عقاید جدید منتشر می‌شود، و در هنرها و رفتار شخصی از شدت سرکوب نسبت به گذشته بسیار کاسته شده است. دوره تصدی خاتمی فضا را برای گفتگو و ابراز عقایدی متفاوت با عقاید نخبگان حاکم گشوده است. همچنین خاتمی به حفظ رویکرد غیر خشونت‌آمیز اپوزیسیون کمک کرده است، که در اردوگاه محافظه‌کاران شکاف انداخته است.

با پیشرفت در عرصه سینما، حتی در سطح بین‌المللی، اکنون «بسیاری از فیلم‌ها مسائل زنان، تهیدستان، و مناطق دورافتاده و اقلیت‌های قومی را به صورت واقعه‌گرایانه نشان می‌دهند.» (کدی، ص ۱۱۱) در هنرهای دیگر نیز «ایران شاهد شکوفایی ژمان‌ها، داستان‌های کوتاه، و شعر بوده»، که بسیاری از آنها را، «همچون سال‌های پیش از انقلاب، زنان نوشته‌اند و غالباً، همانند فیلم‌ها، به بیان دیدگاهها در مورد مسائل روز می‌پردازند.» (ص ۱۱۴) چاپ و نشر کتاب‌ها و نشریات فراوان و مطبوعات، «که به ویژه از سال ۱۳۶۸ یک نیروی عمده به جای احزاب سیاسی بود و در توسعه فکری و سیاسی نقش داشت»، در پی کنفرانس برلین در بهار ۱۳۷۹ شش‌دچار وقفه‌گردیده و از طریقه قوه قضائیه، موج بازداشت‌ها و سرکوب جدی مطبوعات آغاز شد. (صص ۱۱۶-۱۱۷) کدی (ص ۱۱۸) به درستی بر این باور است که «اندیشمندانی که از سال ۱۳۶۹ دست به قلم برده‌اند عموماً در خصوص منابع متنوع غربی و اسلامی آزموده‌تر و آگاه‌تر از پیشینیان فکری خود هستند.»

میراث مشترک شیعی و زبان فارسی و عقاید ماقبل مدرن درباره هویت ایرانی و یک تاریخ واحد غالب از دوره صفویه به بعد، باعث شده که «ایران کمتر از همسایگانش، نظیر عراق یا افغانستان، در معرض پراکندگی قومی قرار گیرد» و شیعه بودن بیش از ۹۰ درصد ایرانیان یک خاصیت چسبندگی اجتماعی و نقش شایان توجهی در وحدت ایران داشته است. (کدی، ۱۳۹)

پیشرفت آرمان‌های زنان هم «عمدتاً ناشی از همکاری زنان سکولار و مذهبی بوده است، اما هم مردان سکولار و هم روحانیون اصلاح طلب نیز در آن نقش فزاینده‌ای داشته‌اند.» (ص ۱۰۳) تعداد سازمان‌های غیر دولتی زنان در سال ۱۳۷۹ ش به ۱۳۹ سازمان (NGO) افزایش یافت که در مقایسه با سال ۱۳۷۶ ش رشدی معادل ۱۳۵ درصد را نشان می‌دهد. (روزنامه مشهری، ۱۳۸۰/۲/۲) تعداد مراکز آموزش فنی و حرفه‌ای زنان از ۴۱ مرکز در سال ۱۳۷۶ ش به ۱۲۰ مرکز در سال ۱۳۷۹ ش افزایش یافت. (روزنامه مشهری، ۱۳۸۰/۲/۲) در این سال‌ها نهادهای مدنی، تشکل‌های غیر دولتی و انجمن‌های تخصصی دیگر نیز رشد چشمگیری داشته‌اند.

سیاست‌های اقتصادی دولت خاتمی تا حدود زیادی ادامه سیاست‌های دوره هاشمی بود. اما با تقویت گفتمان مردم سالاری و تنش‌زدایی و «گفتگوی تمدن‌ها»، که در ادامه تلاش‌های دولت هاشمی و با برگزاری اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی در تهران در آذر ۱۳۷۶ ش، بهبود بیشتر روابط ایران با اعراب، به ویژه با عربستان (که به امضای یک قرارداد رسمی همکاری در اردیبهشت ۱۳۷۸ ش و هماهنگی آنها در اوپک انجامید)، و نیز بهبود روابط با دنیای غرب و سفر خاتمی به کشورهای مهم اروپایی، حاصل شد، زمینه برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و کاهش ریسک سرمایه‌گذاری در ایران فراهم گردید. ایده «گفتگوی تمدن‌ها» با استقبال جهانی روبه‌رو شد و بار دیگر افکار عمومی جهان را به نفع ایران بازسازی و جلب نمود و سازمان ملل سال ۲۰۰۱ م را سال «گفتگوی تمدن‌ها» نامید. با این حال، علی‌رغم مصاحبه مشهور خاتمی با سی‌ان‌ان در سال ۱۳۷۶ ش، روابط ایران با آمریکا بهبود نیافت، چون به قول خانم کدی (ص ۶۷) «موضوع عادی سازی روابط ایران و آمریکا با مبارزه قدرت در ایران، که به هر پیشرفت واقعی آسیب می‌رساند، عمیقاً درآمیخته است».

در حوزه اقتصاد هم، به باور کدی (صص ۶۹-۶۸):

راه اصلاحات اساسی پس از پیروزی خاتمی در سال ۱۳۷۶ عمده‌تاً مسدود باقی ماند. نخبگان حاکم، که معرف اتحاد بین بورژوازی تجاری و بازار و روحانیون محافظه کارند، حاضر نیستند از امتیازات اقتصادی خود دست بکشند، همان طور که حاضر به از دست دادن امتیازات سیاسی خود نیستند. محدودیت‌های قانون

اساسی هنوز هم سرمایه‌گذاری خارجیان را در بنگاه‌های ایرانی دشوار می‌سازد... کسانی در دولت و بنیادها که کنترل اقتصاد را در دست دارند مانع رقابت می‌شوند. تجاری که از وضع موجود حمایت می‌کنند و مخالف تغییرند هنوز هم مورد حمایت روحانیان محافظه‌کاری هستند که نهادهای عمده دولتی و قضایی را تحت کنترل دارند... حدود شصت درصد اقتصاد هنوز تحت کنترل و برنامه‌ریزی دولت است و ده تا بیست درصد دیگر را پنج بنیاد بزرگ در اختیار دارند که به رهبری وابسته‌اند. آنها دسترسی ترجیحی به اعتبارات، ارز خارجی، و امتیازها و مقاطع‌ها دارند، که رقابت را برای دیگران دشوار می‌سازد.

با این حال، دولت خاتمی گام‌هایی در جهت بهبود اقتصاد برداشت که عبارتند از: تکمیل طرح‌های اقتصادی نیمه تمام دوره قبلی، بازپرداخت بدهی‌ها، برقراری انضباط مالی بیشتر، تک‌نرخ کردن ارز در ۱۳۸۱ ش، کوچک کردن دولت و کاهش حجم دستگاه اداری و اجرایی و واگذاری بیشتر کارها به دست مردم، ارائه برنامه پنج ساله ۸۴-۱۳۷۹ ش با تأکید بر ترویج حاکمیت قانون، صادرات غیر نفتی، خصوصی‌سازی و آزادگذاری که به دلیل مخالفت‌ها حاصل چندانی نداشت، مالیات‌گیری از فراریان مالیاتی، کاهش وابستگی به نفت و آزاد سازی بیشتر نرخ ارز در هماهنگی با نرخ بازار بین‌المللی. در ادامه تلاش‌های دولت هاشمی، در این دوره نیز زیر ساخت‌ها تقویت شد و علاوه بر تکمیل ساخت سدهای بزرگی چون کرخه، مسجد سلیمان و کارون ۳، خودکفایی در گندم، بهره‌برداری از میدان گازی پارس جنوبی و احداث خط آهن بافق - مشهد، در برنامه‌های نرم‌افزاری نیز در کنار یکسان سازی نرخ ارز، حذف موانع غیر تعرفه‌ای، تجمیع عوارض، اصلاح ساختار بودجه، کنترل کسری بودجه، ایجاد صندوق ذخیره ارزی، اصلاح قانون مالیات‌ها، قانون جدید جلب و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی در بورس، حذف پیمان سپاری و... صورت گرفت. میانگین رشد سالانه تولید ناخالص داخلی کشور در این دوره ۴/۶ درصد و در سال‌های ۳-۲۰۰۰ م حدود ۶ درصد بوده، اگرچه میانگین رشد اقتصادی ایران در طول برنامه پنج ساله سوم معادل ۶ درصد تعیین

شده بود. (روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۵/۱۰ و ۱۳۸۳/۷/۲۲)

درآمد سرانه ایرانی‌ها نیز از مبلغ ۶۹۸ هزار ریال در پایان سال ۱۳۷۵ ش به ۸۶۶ هزار ریال در پایان سال ۱۳۸۳ ش افزایش یافت و با کنترل نرخ تورم و نوعی ثبات بخشی به اقتصاد ایران، متوسط نرخ تورم از ۲۵/۵ درصد سال‌های ۷۳-۱۳۶۸ به ۱۵/۷ درصد در سال‌های ۸۳-۱۳۷۶ کاهش یافت. (روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۵/۱۰ و ۱۳۸۳/۷/۲۲) درآمد ارزی کشور از محل فروش نفت و گاز در این دوره معادل ۱۵۶ میلیارد دلار و صادرات غیر نفتی نیز ۳۸/۴ میلیارد دلار بود و با افزایش قیمت نفت از سال ۱۳۷۸ ش و تشکیل «حساب ذخیره ارزی»، موجودی این حساب در آخر دوره خاتمی معادل ۱۰ میلیارد دلار شد. (روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۵/۱۰ و ۱۳۸۳/۷/۲۲)

طبق بررسی‌های صندوق بین‌المللی پول، رونق اقتصاد ایران پس از انقلاب از شروع برنامه سوم توسعه رخ داده، رونقی که هنوز هم شکننده است. (روزنامه ایران، ۱۳۸۳/۷/۲۲)

اما با وجود رشد سریع بخش صنعتی، پایین و یا حتی منفی بودن کل بهره‌وری در این سال‌ها - که همراه با سرمایه‌گذاری بالای سرمایه فیزیکی بوده است - حاکی از بهره‌وری پایین سرمایه‌گذاری در بخش صنعتی است، که طبق بررسی IMF، شاید ناشی از محدودیت‌های تجاری و پایین بودن بازده سرمایه‌گذاری بخش عمومی در بخش صنعتی است. (روزنامه ایران، ۱۳۸۳/۷/۲۲) کدی (صص ۶۹ و ۷۰) نیز به این نکته اشاره می‌کند که «صاحبان سرمایه هنوز ترجیح می‌دهند در صادرات و واردات و تجارت داخلی یا املاک و مستغلات سرمایه‌گذاری کنند تا سرمایه‌گذاری دراز مدت در تولیدات صنعتی» و با وجود بهبود اوضاع اقتصادی در دوره هاشمی و خاتمی هر دو، از جمله با افزایش تدریجی تعداد کارخانه‌ها و تولید محصولات صنعتی بسیار با حمایت گمرکی، ولی بازار صادراتی برای این محصولات وجود ندارد و «سوداگری در بازار پول و ارز یا املاک و مستغلات همچنان سودآور و کم‌خطرتر است».

مشاور رئیس پیشین سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور (کورس صدیقی در روزنامه شرق، ۸۳/۲/۲۹) در ارزیابی خود می‌گوید: صنعت ایران در اغلب رشته‌ها کهنه و قدیمی است و از تحولات جدید تکنولوژیک به دور مانده است. نیروی انسانی شاغل در آن به نسبت زیادی یا بی‌سواد یا کم‌سواد است و توانایی پذیرش و کارکردن با ابزارهای تکنولوژیک پیشرفته و هماهنگی با روش‌های جدید تولید را ندارد. مقیاس تولید صنعتی حتی در حد تقاضای بازار

داخلی، محدود و کوچک اندازه است و به هیچ روی توانایی برای حضور در بازار رقابتی جهان معاصر و آینده را ندارد. ضایعات محصول در حد ۲۵ درصد تولید به هیچ وجه قابل مقایسه با صنایع مشابه حتی در کشورهای نوحاسته صنعتی نیست. کیفیت تولید محصولات پایین تر از کالاهای مشابه دیگر کشورهاست و قیمت آن تحت شرایط انحصار و حمایت‌های یارانه‌ای دولت حتی در بازار داخلی توان رقابت با محصولات مشابه خارجی را ندارد و از شکل‌گیری قاچاق و تأثیرگذاری آن در بازارهای کشور زیر فشار مداوم قرار دارد. بخش صنعت و صادرات کالاهای صنعتی، همچنین با مشکل بنیادی وابستگی به درآمدهای نفتی و نوسانات آن مواجه بوده و از نظر تأمین مواد اولیه و واسطه‌ای و به ویژه کالاهای سرمایه‌ای و قطعات مورد نیاز، دشواری‌های زیادی داشته است.

مجموع صادرات صنعتی ایران به زحمت به ۸ درصد مجموع صادرات کالایی کشور می‌رسد (در حد متوسط دو میلیارد دلار) و واردات آن برای استمرار تولید و بیشتر برای پوشش بازار داخلی تا نزدیک به دو برابر صادرات آن نیاز ارزی برای کشور دارد و در نتیجه «موازنه ارزی در این بخش از اقتصاد ایران، کمکی به اقتصاد کشور و انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری برای ظرفیت گستری، رشد تولید و بزرگ شدن اندازه واحدها نمی‌کند.» (صدیقی، همان منبع)

بخش صنعت ایران از دوره پهلوی تا دوره جمهوری اسلامی و در حال حاضر، از یک دوگانگی شدید رنج می‌برده و آن وجود تعداد زیادی واحدهای کوچک‌مقیاس با تکنولوژی غیر پیشرفته در برابر تعداد اندکی واحدهای بزرگ‌مقیاس با تکنولوژی پیشرفته بوده و دسته سوم صنایع هم تنها چند واحد بزرگ‌مقیاس در کنار تعدادی واحد کوچک‌مقیاس بوده که با فقدان طبقه کارآفرین، به ویژه پس از انقلاب اسلامی تاکنون، نوآوری‌های تکنولوژیک هم نداشته است. (محسن رنای، ۴-۴۰۲ و ۶-۳۹۵: ۱۳۷۶) در این رابطه مشاور رئیس پیشین سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (صدیقی، پیشین) اظهار می‌دارد که:

نگاه نامساعد به واحدهای بزرگ صنعتی به ویژه در دو دهه گذشته و تکیه بر واحدهای کوچک‌مقیاس بدون درک این مطلب که رشد و گسترش صنایع کوچک و خوشه‌های صنعتی فقط در پیوند با تقاضای واحدهای بزرگ تولیدی صادراتی معنا

دار است سبب شده است که بیش از ۹۵ درصد از واحدهای تولیدی کشور با ارزش افزوده‌های ناچیز، مجموعاً در حد ۲۵ تا ۳۰ درصد کل ارزش افزوده بخش صنعت، به گونه‌ای غیر کارآمد به حیات پژمرده و روزمره خود ادامه دهند و بدون تلاش آینده نگرانه در شرایط دور بودن از بازار خارجی به تولید کالاهایی ساده و اکثراً با کیفیت نازل مبادرت ورزند که در آینده حتی در بازار داخلی کشور نیز برای آن فایده و سودآوری متعارفی قابل تصور نیست. صادرات کنونی ایران، حتی در بخش پتروشیمی، اکنون به حلقه‌های اولیه تولید وابسته است.

به جز نفت خام که بیش از ۸۵ درصد صادرات کشور را دربر می‌گیرد، بیش از نیمی از صادرات غیر نفتی کشور مستقیماً به محصولات خام کشاورزی و معدنی مربوط می‌شود و حدود نیمی دیگر از آن یعنی ۷ تا ۸ درصد کل صادرات غیر نفتی را کالاهای صنعتی شامل فرآورده‌های شیمیایی، مواد پلاستیکی، منسوجات و پوشاک، فلزات معمولی و سایر محصولات ساده دربر می‌گیرد و فقط حدود ۱۵۰ میلیون دلار یا ۴ درصد مجموع صادرات غیر نفتی کشور به ماشین آلات برقی و وسایل نقلیه زمینی و قطعات که تولیدی پیشرفته‌تر دارند، اختصاص دارد. (همان) در مجموع بخش صنعت ایران در دهه‌های ۱۹۸۰م و ۱۹۹۰م یعنی تا سال ۲۰۰۰م، با نوعی ایستایی در فرایند انطباق با الزامات تجاری - صنعتی بین‌المللی و تحولات فناوری رویارو بوده و سرانه ارزش افزوده صنعتی ایران از ۲۱۹ دلار به ۲۷۲ دلار و سرانه صادرات صنعتی از ۱۸ دلار به ۳۳ دلار افزایش یافته، در حالی که سرانه صادرات صنعتی جهان و کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۹۸م به ترتیب برابر با ۸۲۱ دلار و ۲۴۲ دلار بوده و سهم فعالیت‌های با محتوای فن‌آوری‌های برتر در صادرات صنعتی جهان و کشورهای در حال توسعه به ترتیب ۲۵/۱ و ۲۸/۱ درصد بوده، ولی برای ایران تنها ۰/۴ درصد بوده است. (همان) رئیس وقت مرکز صنایع نوین ایران اعلام کرد سهم صادرات صنایع پیشرفته در ایران نسبت به کل صادرات یک درصد است، در حالی که این رقم برای سنگاپور ۵۹ درصد، مالزی ۵۴ درصد، ایرلند ۴۵ درصد، تایلند ۳۱ درصد، کره جنوبی ۲۷ درصد و ژاپن ۲۶ درصد بوده است. (روزنامه

کدی (صص ۷۰-۷۱) در این رابطه می‌نویسد «محدودیت‌های شدید در خصوص سرمایه‌گذاری خارجی، وجود ساختار حقوقی ضعیف، نقش عمده اقتصادی نهادها و بنیادهای دولتی فاسد، و مرگ سرمایه‌گذاری مولد به دست بورژوازی بازار موانعی را بر سر راه اصلاح و توسعه اقتصادی پدید آورده است. ایران به شدت وابسته به درآمد بی‌ثبات نفت باقی مانده است».

جنبش دوم خرداد که با گفتمان سیاسی و دموکراتیک خاتمی جلوه خاصی در ایران یافت، یک جنبش اصلاح‌طلبانه با مشارکت وسیع طبقه متوسط جدید و شهری و روشنفکران و دانشگاهیان و زنان و جوانان بود و در ادامه جنبش مشروطه، نهضت ملی و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، در صدد احیای پروژه انقلاب برای رهایی بخشی، متتها این بار به نحوی عمیق‌تر و آگاهانه‌تر، بود. این جنبش هم برخاسته از انتظارات و توقعات فزاینده مردم و اقشار و افکار جدید شکل گرفته در دوره دوم بود و هم خود به افزایش این انتظارات و توقعات دامن زد و نتوانست از طریق یک پروژه و استراتژی روشن توسعه به تحقق ظرفیت‌های تولیدی جامعه و ایجاد فرصت‌ها و امکانات کار و تولید و سرمایه‌گذاری پرداخته و به آن انتظارات و توقعات پاسخ مناسب بدهد. انقلاب اسلامی با بسیج توده‌ای و رهبری کاریمای امام خمینی توانسته بود گروه‌های صاحب منافع مستقره در قلب رژیم پهلوی را به طور موفقیت‌آمیز متلاشی و متواری کند، ولی به واسطه درگیری‌های داخلی و خارجی و جنگ و مقابله با ایالات متحده و برخوردهای ایدئولوژیک و صدور انقلاب، به جای استقرار یک دولت ملی، قوی، مدرن، توسعه‌خواه و مستقل با اجماع نخبگان حاکم، که طی آن بتواند به اصلاحات اساسی در ساختار اقتصادی - اجتماعی بپردازد، این گروه‌های صاحب منافع جدید بودند که پیشدستی کرده و از همان دوره اول و دوران جنگ شکل گرفته و با استقرار و تثبیت موقعیت خود، به تدریج دامنه قدرت و نفوذشان را در قلب جمهوری اسلامی و نهادها و بنیادهای دولتی و غیر دولتی، لشکری و کشوری، بازار، تجارت، اقتصاد، حوزه، مجلس، دولت و دستگاه اداری - اجرایی و قوه قضائیه و شورای نگهبان و صدا و سیما بسط و گسترش داده و بلوک‌های قدرتی را شکل دادند. تعارض و منافع بلوک‌های قدرت و بورژوازی تجاری و دولتی در دوره‌های مختلف، بیشتر در پوشش

ایدئولوژی اسلامی، که حساسیتی روی جهت‌گیری‌های طبقاتی و ملی و کثرت‌گرایانه و مدرن نداشت، صورت گرفته، و سنت‌گرایان و بنیادگرایان را در لوای اسلام و عدالت‌خواهی و پرپولیسم به دفاع از منطق تجاری و غیر مولد یا به حمایت از منافع خرده بورژوازی وا داشته است. در دوره دوم بلوک قدرت جدید در شرایط جدید ناشی از پایان جنگ و تحولات جهانی، به سیاست رشد و تعدیل اقتصادی و صنعتی شدن با منطق تولید پرداخت ولی نتوانست فقر و نابرابری و نیازها و منافع طبقه متوسط جدید و روبه رشد را برآورده سازد. اصلاح طلبان جنبش دوم خرداد در دوره سوم نیز در موقعیتی نبودند که بتوانند با این بلوک‌ها و شبکه‌ها و صاحبان منافع مستقره مقابله کنند. آنها بدون آنکه خود دارای اندیشه و استراتژی روشن اقتصادی و توسعه‌ای و منطق تولید باشند و در ثروت و قدرت به نحوی مولد و پایدار ریشه و پایگاه داشته باشند، به مقابله با بلوک‌های قدرت مستقر پرداختند. به ویژه آنکه برخی عناصر افراطی به جای واقع بینی و بهره‌گیری از پتانسیل‌های مثبت و جهت‌گیری‌های تولیدی و صنعتی و مدرن و اصلاح طلبانه دولت هاشمی و حرکت تدریجی از طریق برقراری ائتلاف‌ها و اجماع حول محور مسائل کلان توسعه‌ای کشور، همانند گروه‌های راست افراطی و بنیادگرا، به نفی مطلق و احساسی و ذهنی همه تجارب و دستاوردهای مثبت دوره دوم و شخص هاشمی رفسنجانی پرداختند و در حقیقت به جای رویکرد اصلاح طلبانه، بار دیگر انقلابی شده و دون کیشوت وار به همه کس و همه چیز تاختند. کدی (ص ۷۶) به ناکامی فرایند سیاسی این دوره در ایجاد اصلاحات اساسی اشاره کرده و می‌نویسد: «جداشدن اکثر میانه روهای طرفدار رفسنجانی از اصلاح طلبان، امکانات جبهه اصلاحات را کاهش داد و ایران را بیشتر دو قطبی کرد» و سبب نزدیکی آنها به جناح راست و سنت‌گرایان شد.

اصلاح طلبان، سیاست زده و پوزیتیویستی، بیشتر به جنبه‌های صوری و سیاسی دموکراسی و توسعه پرداخته و همانند دوره مشروطه از حاکمیت قانون و آزادی و مساوات و تفکیک قوا و فعالیت احزاب و رسانه‌ها سخن گفتند و تغییر ساختار اقتصادی - اجتماعی را به طور تدریجی ولی مستقیم مورد توجه و در اولویت قرار ندادند. انتظارات و مطالبات گروه‌های اجتماعی با تقویت جامعه مدنی انعکاس یافت ولی اینکه از کجا و چگونه دولت اصلاحات باید آنها را

تأمین کند، آن هم در فضایی از تنش و درگیری و بی ثباتی و به نحوی غلیظ سیاسی - ایدئولوژیک، مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفت. به قول فرانتس نویمان (۱۳۷۳)، آزادی تنها در پرتو قانون تأمین می‌شود و اجرای قانون هم نیاز به مجری قوی دارد. اما دولت خاتمی با انشعابات و اختلافات درونی و ضعف و ناتوانی نتوانست مجری قوی قانون و در نتیجه تأمین کننده آزادی‌ها و مطالبات دست کم سیاسی افراد و گروه‌های جامعه مدنی باشد. کابینه خاتمی نه فقط در برابر مجلس پنجم، بلکه حتی در دوره دوم و در برابر مجلس ششم که اکثریت آن را اصلاح طلبان تشکیل می‌دادند، اساساً کابینه‌ای اصلاح طلب و تحول‌گرا و توسعه‌خواه نبود و عمدتاً با اعضای کابینه‌های قبلی و مرکب از عناصر بورژوازی دولتی و در ادامه سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی دوره هاشمی تشکیل شده بود. در چهار سال اول ریاست جمهوری خاتمی، اولویت با پروژه توسعه سیاسی و آزادی و جامعه مدنی بود و به کار و تولید و اشتغال و معیشت اکثریت مردم، رفع فقر و محرومیت، فساد اداری - مالی، صنعتی شدن، بخش خصوصی، کارآفرینان و بورژوازی ملی و صنعتی و قطع وابستگی اقتصاد به نفت و انباشت سرمایه و دیگر مسائل اقتصادی اولویت داده نشد. مهندس عزت‌الله سحابی (۱۳۸۲) از همان ابتدای پیروزی خاتمی، طی نامه‌ای ضمن تبریک ریاست جمهوری وی و نیز در مصاحبه‌های گوناگون، همواره به او و اصلاح طلبان یادآور می‌شد که آزادی متاعی است مطلوب روشنفکران و اگر به مسائل اقتصادی و معیشتی اکثریت مردم اولویت داده نشود و یا توسعه فزاینده از بُعد سیاسی، در ابعاد دیگر هم مورد توجه همزمان و هماهنگ قرار نگیرد، پس از مدتی مردم از اصلاح طلبان رویگردان می‌شوند، و شدند.

دوگانگی بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر که با اصلاح و بازنگری قانون اساسی در اواخر دوره اول و در حیات امام خمینی برطرف شده بود، در دوره اول ریاست جمهوری خاتمی جای خود را به دوگانگی میان رهبر و رئیس‌جمهور داد و رقابت و تعارض و ناهماهنگی میان نهادها و مسئولان انتصابی و انتخابی را به دنبال داشت و نوعی حاکمیت دوگانه با تضعیف شدید دولت رسمی و قانونی را باعث شده بود. اصلاح طلبان علاوه بر آنکه به نحوی ایدئولوژیک اصلاحات سیاسی را دنبال می‌کردند، از نظر پایگاه اجتماعی نیز خود از اقل‌ترده بورژوا و

طبقه پایین برخاسته و نمی‌توانستند به منطق تولید و انباشت سرمایه و سرمایه‌داری ملی و توسعه کاپیتالیستی روی خوش نشان دهند و اگر در بُعد سیاسی متحول شده و لیبرال و آزادیخواه شده بودند، در بُعد اقتصادی امور را به بورژوازی دولتی واگذار کرده و خود همچنان در منطق توزیع متوقف بودند و با محافظه‌کاران و بنیادگرایان و راست سنتی در عدالت خواهی به نحوی صوری و شعاری و احساسی فرقی نداشتند. آنها اتفاقاً منطق تولید دوره دوم از رویکرد سوم و رشد اقتصادی در قالب سرمایه‌داری را نیز در پارادایم و گفتمان خود منظور نکرده بودند. و این در حالی است که به قول آمارتیا سن (۱۳۸۰)، رفع فقر و محرومیت سیستماتیک رابطه مستقیمی با آزادی دارد، همان‌طور که آزادی عنصر ابزاری و جزء سازنده توسعه است.

اصلاح طلبان پس از پیروزی در انتخابات، به تقسیم قدرت و حتی ثروت بین خود مشغول شدند و کار فکری و درازمدت و سازماندهی بیشتر نیروها و کادر سازی حزبی را رها کردند. آنها به جای سیاست‌های گام به گام و تدریجی و اصلاح طلبانه، از طریق گفتگو، مذاکره، سازش، آشتی، ائتلاف سازی و برقراری اجماع، در رابطه با افراد و گروه‌های دیگر، در بین خود نیز دچار تفرقه و اختلاف شدند. نیروهای ملی - مذهبی و سکولار و کارآفرینان و بورژوازی ملی هم مورد توجه و طرف همکاری و گفتگو و ائتلاف و پیوند آنها قرار نگرفتند.

در مقابل، جناح راست و سنتی و بنیادگرا با استفاده از این ضعف‌ها و نارسایی‌ها و از طریق اهرم‌های گوناگونی که در اختیار داشت، همه‌گونه کارشکنی و بحران آفرینی را در برابر دولت خاتمی صورت دادند و به استیضاح برخی وزیران، تعطیل کردن تعداد زیادی از روزنامه‌ها و نشریات اصلاح طلب، حادثه کوی دانشگاه تهران (۱۸ تیر ۱۳۷۸ ش / ۹ جولای ۱۹۹۹ م)، ترور سعید حجاریان مشاور رئیس جمهور و نظریه پرداز اصلی جبهه مشارکت (در ۲۳ اسفند ۱۳۷۸ ش / ۱۳ مارس ۲۰۰۰ م)، دستگیری تعدادی از مخالفان و فعالان سیاسی، گسترش هرج و مرج، ناامنی، بی‌قانونی و بحران و بی‌ثباتی، متوسل شدند.

در چنین شرایطی، خاتمی در دوره دوم ریاست جمهوری خود از افکار و مواضع دوره اول خود فاصله گرفت و به بلوک‌های موجود قدرت نزدیک شد و بیشتر به اداره امور و حفظ وضع موجود پرداخت و با تفاوت‌هایی که قبلاً اشاره شد، سیاست‌های دوره دوم را ادامه داد. بدین

ترتیب، مشخص شد، در تجربه جمهوری اسلامی نیز، که در پی یک انقلابِ ناتمام شکل گرفت، اصلاحات از بالا و توسط مقامات دولتی در دوره‌های دوم و سوم، یعنی دوره شانزده ساله هاشمی و خاتمی، به ترتیب با تأکید بر ابعاد اقتصادی و سیاسی، با توجه به نارسایی‌های تئوریک و اجرایی و نیز مخالفت گروه‌ها و بلوکهای جدید صاحب منافع شکل گرفته در سال‌های پس از انقلاب از همان دوره اول، ناکام ماند و رها شد. در دوره جمهوری اسلامی، هم اصلاحات و هم مخالفت با اصلاحات، همگی در پوشش دین و با محوریت روحانیان سیاسی و اسلام‌گرایان اصلاح‌طلب، نوگرا، بنیادگرا و سنتی، صورت گرفت و اگر در دوره پهلوی تجدد وارونه و تحریف شده مانع توسعه گردید، در این دوره بازگشت به دین و سنت، با نفی آگاهانه یا ناآگاهانه مدرنیته و بنیان‌های ایستاری و ساختاری آن، نتوانست باعث توسعه شود. مبانی نظری تغییرات و اصلاحات، روشن و مورد توافق و اجماع نبود و حاملان و عاملان آن نیز از نظر فکری و اجتماعی فاقد صلاحیت‌ها، مهارت‌ها و توانایی‌های لازم بودند. حتی اگر رهبران مقامات سیاسی و دولتی دارای تئوری و استراتژی روشن توسعه و صلاحیت‌ها و توانایی‌های لازم هم باشند، بلوک‌های قدرت شکل گرفته و شبکه‌ها و منافع و موقعیت گروه‌های صاحب منافع مستقره و بورژوازی تجاری و دولتی به مرحله‌ای رسیده‌اند که با سازماندهی و برنامه‌ریزی دراز مدت و با استفاده از درآمدهای نفتی و رانت‌ها و اهرم‌های سیاسی - نظامی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و حتی قانونی - انتخاباتی، اجازه ندهند تغییرات اساسی و ساختاری از طریق اصلاحات در درون جمهوری اسلامی و از بالا به صورت تدریجی، قانونی و مسالمت‌آمیز، با هزینه کم و دستاورد زیاد، انجام شود.

دوره چهارم - دوره پیروزی بنیادگرایان و پساتوسعه‌گرایی

انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، هم حاکی از اختلاف و ناهماهنگی اصلاح‌طلبان بود و هم آشکارا نشانه شکست و رأی منفی اکثریت مردم به آنان، کروی، معین و هاشمی نتوانستند با هم هماهنگ شده و ائتلاف کنند و در نتیجه، محمود احمدی نژاد، کاندیدای جناح راست و محافظه‌کاران و بنیادگرایان در قالب عناوینی چون «آبادگران» و «اصول‌گرایان»، در دور دوم در

سوم تیر ماه ۱۳۸۴ ش، با ۱۷ میلیون رأی در برابر هاشمی با حدود ۱۰ میلیون رأی به پیروزی رسید. در واقع نارضایتی مردم و خرده بورژوازی از اصلاح طلبان اقتصادی و سیاسی در دوره های دوم و سوم و رأی منفی آنان به هاشمی، نماد جمهوری اسلامی، آنان را به سمت کاندیدایی سوق داد که شعار مبارزه با فقر و فساد و نابرابری و تبعیض و رانت خواری و برقراری عدالت اجتماعی را سر داده بود. در شرایطی که روشنفکران سکولار و مخالفان جمهوری اسلامی دچار ضعف و تفرقه و اختلاف و پراکندگی بوده و فاقد ایدئولوژی یا پارادایم مشخص و منسجم برای پوشش منافع و نیازهای مردم و نیز فاقد پایگاه اجتماعی برای بسیج انقلابی و ایجاد جنبش اصلاحی - انقلابی از پائین هستند، بخش وسیعی از مردم بی پناه، بار دیگر در رأی خود این نارضایتی را نشان دادند.

اما موج جدید که دست کم از دوره های دوم و سوم، دوره شانزده ساله پس از جنگ و توأم با اصلاحات اقتصادی و سیاسی ناراضی بود و به ایجاد «دولت اسلامی» و برقراری «عدالت» می اندیشید، خود با مایه های عمیق بنیادگرایی، رومانتیسیسم و پوپولیسم و با تکیه بر نفت و خرده بورژوازی، منطق تجاری و توزیعی دو جناح راست و چپ هر دو، را در خود نهفته دارد و به احیای گفتمان سیاسی سنت گرایانه و امت محور و ضدیت با مدرنیته و غرب پرداخته و فاقد منطق تولید و انباشت سرمایه و سرمایه گذاری و صنعتی شدن و توسعه کاپیتالیستی و دموکراسی است. این جریان با رد مبانی نظری توسعه و مدرنیته، به عنوان اینکه از غرب است، و نیز با توجه به نارسایی های تجربه توسعه در دوره های دوم و سوم، نگرشی پست توسعه ای مبنی بر پایان توسعه دارد. بنیادگرایی، پست مدرنیسم و پست توسعه گرایسی، در نفی و رد بنیان های فلسفی و نظری و مؤلفه های کلیدی مدرنیته و دنیای مدرن و توسعه در چهارچوب سرمایه داری و حتی کلیت توسعه، توافق و همسویی دارند. آنها علی رغم موضع گیری های رادیکال نسبت به وضع موجود و مخالفت با فقر، نابرابری و بی عدالتی و تبعیض، ماهیتاً عمیقاً محافظه کارند و متوجه ساختارهای اقتصادی - اجتماعی که سرچشمه ظلم ها، نابرابری ها، فقر و بی عدالتی است و نیز متوجه گروه های غیر مولد حاکم بر این ساختارها، نمی شوند. پایه اجتماعی این جنبش بنیادگرا، ضد مدرنیته و ضد توسعه

و دموکراسی، اقصای فقیر و محروم و آسیب دیده و حاشیه نشین شهری و روستایی و خرده بورژوازی هستند که در اثر سیاست‌های گذشته دچار سرخوردگی و سردرگمی شده و منفعلانه واکنش نشان می‌دهند. البته احتمال دارد عناصر خرده بورژوازی این حرکت در پیوند با محافل نظامی، که سال‌هاست خود در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی فعالیت دارند، بلوک سوم و جدیدی را تشکیل دهند ولی به دلیل ضعف تئوریک و پیوند عمیق فکری و مذهبی با سنت گرایان و محافظه‌کاران سنتی، و عدم گرایش به نوگرایی و بورژوازی ملی، بعید است بتوانند بر بورژوازی تجاری یا دولتی غالب شوند و بیشتر احتمال دارد در نهایت به بورژوازی تجاری و محافظه‌کاران سنتی برای حفظ موقعیت خود نزدیک شوند. البته هنوز چند ماهی از دوره چهارم نگذشته، فضای حاکم بر کشور به گونه‌ای است که خروج ۴۰ میلیارد دلار سرمایه از کشور نگرانی متصدیان امور، از جمله رئیس قوه قضائیه، را برانگیخته است. تشدید فرار سرمایه‌ها و فرار مغزها و تغییر گسترده مدیران و بی‌ثباتی در ارکان مدیریت اجرایی کشور، در کنار رویکرد نظامی و چالش رویارویی با دنیای غرب، به ویژه در مورد برنامه‌های هسته‌ای، و نیز رد مطلق غرب و شعار نابودی اسرائیل، ایران را از همه منابع و امکانات داخلی و خارجی برای پیشرفت و توسعه، اهم از سرمایه، علم و تکنولوژی، محروم خواهد کرد. از هم‌اکنون از نحوه تخصیص درآمدهای نفتی بر اساس نگرش‌های سیاسی - ایدئولوژیک به نهادها و امور غیرتولیدی^(۱) و در پیش گرفتن منطق توزیع به جای تولید با آثار شدیداً تورمی، زوال اقتصاد ایران را می‌توان پیش‌بینی کرد. تخصیص غیربینه درآمدهای نفتی و تزریق پول به جامعه از طرف دولت، که به افزایش نقدینگی و گسترش تقاضای می‌انجامد، بدون آنکه همزمان تولید و عرضه بالا رود، آثار تورمی عظیم در پی دارد. این پیامدها، در روند جهانی شدن، می‌تواند بار دیگر ایران را دستخوش بی‌ثباتی، ناامنی و تهدید خارجی

۱- رشد بودجه برخی دستگاه‌ها در لایحه بودجه ۱۳۸۵ نسبت به لایحه ۱۳۸۴ به این ترتیب بود: سازمان صدا و سیما ۴۵/۶٪، سازمان تبلیغات اسلامی ۹۵/۴٪، مرکز خدمات حوزه علمیه قم ۱۲۷/۱٪، نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها ۱۴۰/۸٪، شورای عالی انقلاب فرهنگی ۴۱/۹٪، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ۱۱۰/۷٪، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی ۹۶/۵٪، دبیرخانه مجلس خبرگان ۴۴٪، و شورای نگهبان ۱۳۲/۲٪، در روزنامه شرق، ۱۳۸۴/۱۰/۲۷.

نماید.

نتیجه‌گیری

رویکرد ایدئولوژیک چپ (دوره اول) و بنیادگرایانه (دوره چهارم) با منطق توزیع منهای تولید و رویکرد عملگرایانه مبتنی بر رشد اقتصادی (دوره‌های دوم و سوم) با منطق تولید منهای توزیع، نه به استقرار عدالت و نه تأمین آزادی - اقتصادی و سیاسی - انجامید. به جای اینها، سنت‌گرایی و محافظه‌کاری با منطق تجارت و با تکیه بر درآمدهای نفتی از طریق یک دولت اسلامی و پوپولیستی، بدون تغییر اساسی ساختارهای اقتصادی - اجتماعی در جهت توسعه کاپیتالیستی و ملی، غلظت و غلبه می‌یابد. بی‌ثباتی و نوسانات سیاسی - فکری و ضعف دولت و فشار خارجی در روند جهانی شدن، مانع تحقق توسعه و دموکراسی پایدار در ایران می‌شود، مگر اینکه نخبگان سیاسی با اجماع بر سر مؤلفه‌های کلیدی توسعه، تولید، توزیع و تجارت را در راستای تحقق اهداف ملی و توسعه‌ای هماهنگ دنبال نمایند.

منابع و مأخذ:

الف - فارسی

- ۱- ادیبی، حسین، (۱۳۵۸)، طبقه متوسط جدید در ایران، تهران، انتشارات جامعه.
- ۲- بشیریه، حسین، (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی، تهران، نشر نگاه معاصر.
- ۳- دیگار، ژان پیر، هوراد، برنار، ریشار، یان، (۱۳۷۸)، ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، ج ۲، تهران، نشر البرز.
- ۴- رزاقی، ابراهیم، (۱۳۷۶)، نقدی بر خصوصی سازی ایران، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۵- رفیع‌پور، فرامرز، (۱۳۷۷)، توسعه و تضاد، ج ۳، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۶- رنانی، محسن، (۱۳۷۶)، بازار یا نابازار؟، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
- ۷- سبحانی، عزت‌الله (۱۳۸۳)، ویژه‌نامه نشریه چشم‌انداز ایران، بهار.
- ۸- سعید، ادوارد، (۱۳۷۸)، پوشش خبری اسلام در غرب، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- ۹- _____ (۱۳۶۱)، شرق‌شناسی، ترجمه اصغر عسکری خانقاه، حامد فولادوند، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- ۱۰- سن، آمارتیا، (۱۳۸۰)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه سید احمد موثقی، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ۱۱- شرابی، هشام، (۱۳۸۰)، پدرسالاری جدید، ترجمه سید احمد موثقی، تهران، کویر.
- ۱۲- طبیبیان، محمد، غنی‌نژاد، موسی، و عباسی علی کمر، حسین (۱۳۸۰)، آزادی‌خواهی نافرجام، تهران، گام نو.
- ۱۳- عظیمی آرانی، حسین، (۱۳۸۴)، کارکردهای نظام سیاسی در فرآیند توسعه، تهران، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
- ۱۴- _____ (۱۳۷۸)، ایران امروز در آینه مباحث توسعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۵- _____ (۱۳۷۴)، مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران، ج ۴، تهران، نشر نی.
- ۱۶- فوکو، میشل، (۱۳۷۷)، ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند، ترجمه حسین معصومی همدانی، ج ۳، تهران، انتشارات هرمس.
- ۱۷- کدی، نیکی آر، (۱۳۸۳)، نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۱۸- موثقی، سید احمد، (۱۳۷۱)، استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام، ج ۲، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۱۹- نراقی، احسان، (۱۳۷۸)، ما و جهان امروز، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر شهاب و سخن.
- ۲۰- نویمان، فرانتس، (۱۳۷۳)، آزادی و قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

ب- روزنامه‌ها

- ۱- روزنامه ایران، شماره‌های ۳۲۰۸ (۱۳۸۴/۵/۱۰) و ۲۹۴۰ (۱۳۸۳/۷/۲۲).
- ۲- روزنامه شرق، شماره ۱۹۲ (۱۳۸۳/۲/۲۹) و ۶۷۷ (۱۳۸۴/۱۰/۲۷).
- ۳- روزنامه همشهری، شماره‌های ۲۵۸۸ (۱۳۸۰/۹/۲۰) و ۲۳۸۳ (۱۳۸۰/۲/۲).

ج- لاتین

- 1 - Said, Edward W., (1981), *Convering Islam*, London - Routledge and Kegan Paul.

- 2 - Valibeigi Mehrdad, "The Private Sector in Iran's Post - Revolutionary Economy, in Journal of South Asian and Middle Eastern Studies", Vol. XVII, No.3, Spring 1994.

